

بخش دوم

شاهنشاهی هخامنشی

موضوعات این بخش

○ کوروش بزرگ

(۱) تسخیر کشور لیدیّه توسط کوروش بزرگ. (۲) اوضاع میان‌رودان در زمان به‌سلطنت نشستن کوروش بزرگ. (۳) تسخیر امپراتوری بابل توسط کوروش بزرگ. (۴) شخصیت کوروش بزرگ.

○ کام‌بوجیه و تسخیر مصر

(۱) اوضاع مصر فرعونى در زمان کوروش بزرگ. (۲) تسخیر مصر فرعونى توسط کام‌بوجیه. (۳) شخصیت کام‌بوجیه.

○ داستان بردیه و گاوماته

○ داریوش بزرگ

(۱) جنگ‌های داریوش بزرگ با رقیبان قدرت. (۲) اقدامات داریوش بزرگ در مصر. (۳) تسخیر سرزمین‌های اروپایی توسط داریوش بزرگ. (۴) تسخیر گندار و سند توسط داریوش بزرگ. (۵) شخصیت داریوش بزرگ.

○ تئوری سیاسی شاهنشاهی

○ خشیارشا و یونانیان

(۱) داستان جنگ ماراتون. (۲) داستان لشکرکشی خشیارشا به یونان. (۳) نگاهی به یونان باستان و روابط آن با ایران.

○ اردشیر اول و داریوش دوم

(۱) آردشیر اول. (۲) جنبش استقلال‌طلبانه در مصر. (۳) یونان در زمان آردشیر اول. (۴) خشیارشا دوم و داریوش دوم.

○ آردشیر دوم و کوروش کهتر

(۱) شورش ناکام کوروش کهتر بر ضد اردشیر دوم. (۲) داستان بازگشت ده هزار مزدور یونانی. (۳) شخصیت آردشیر دوم. (۴) روابط یونان با ایران در زمان آردشیر دوم. (۵) مصر در زمان آردشیر دوم.

○ اردشیر سوم و داریوش سوم

(۱) آردشیر سوم. (۲) سرکوب شورش فینیقیّه و مصر. (۳) داریوش سوم، فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی.

○ داستان‌های کتیسایس دروغین

○ افسانه پوریم (داستان استر و مردخای)

کوروش بزرگ

کوروش هم از جانب پدرش شاهزاده بود و هم از جانب مادرش. پدرش کام‌بوجیه پور کوروش پور چیش‌پیش از نوادگان هخامنش بود که زادبرزاد بر قبایل پارسی شاهی کرده بودند؛ و مادرش مُندَنَه دختر اَشْتِیاگ پور هوخْشْتَر پور خْشْتَرِیْتَه پور فَرَوَرْتِش بود که زادبرزاد بر قبایل ماد شاهی کرده و نخستین شاهنشاهی ایران را تشکیل داده بودند. از این نظر کوروش اصیل‌ترین فرد روی زمین و برآمده از پاکترین خاندانهای ایرانی شمرده می‌شد که هم پارسیان و هم مادیان به‌اصالت و برتری او معترف بودند. او نابغه‌ئی انسان‌دوست و پرشفت و سازمان‌دهی چیره‌دست بود. او پس از پیروزی بر اَشْتِیاگ همهٔ اعضای خاندان سلطنتی و رجال کشوری و لشکری ماد را مورد بخشایش و نوازش قرار داد و به‌این‌وسیله سران قبایل ماد را منت‌گزار و فرمان‌بردار خویش ساخت. او پس از آن‌که پیروزی‌نهایی را به‌دست آورد نه‌همچون شاهان میان‌رودان دست‌به‌کشتار و غارت زد و نه به‌سربازانش اجازه داد که به‌جان و مال رعایای شاه مغلوب دست‌درازی کنند. او از مردان ماد و پارس ارتش کارآمدی تشکیل داد و به‌کمک آن در خلال سالهای آینده سرزمینهای ایرانی‌نشین در سغد و خوارزم و باختریه که از قلمرو شاهنشاهی ماد بیرون مانده بودند را ضمیمهٔ قلمروش کرد، و به‌این‌سان سراسر فلات ایران را برای نخستین‌بار در تاریخ زیر یک پرچم درآورد و شاهنشاهی پهناور هخامنشی را تشکیل داد. ترتیباتی که کوروش پس از براندازی پادشاهی ماد برقرار کرد مادیان و پارسیان را از نظر حقوقی و منزلت اجتماعی همتای یکدیگر قرار داد به‌گونه‌ئی که در همهٔ امور از امتیازات متشابه برخوردار بودند، و امور کشور شاهنشاهی را با یآوری تلاشمندانۀ یکدیگر به‌پیش می‌بردند. این همسانی و تساوی منزلتها را چندی پس از کوروش و در زمان داریوش می‌توانیم در نقوش بازمانده بر دیواره‌های تخت‌جمشید ببینیم.

تسخیر کشور لیدیه توسط کوروش بزرگ

در سال ۵۴۷ پم، و زمانی که کوروش در نقاط دوردست شرقی فلات ایران در رفت و

۱. «مُندَن» که هنوز در برخی از گویشهای ایرانی برای نام پسران است به‌معنای «جان‌جهان» است.

آمد بود تا آن‌دسته از امیران محلی که تا کنون بیرون از قلمرو شاهنشاهی مانده بودند را تشویق به پیوستن به شاهنشاهی کند، دست‌اندازی «کروسوس» شاه لیدیّه به مرزهای غربی ایران در سرزمین ایرانی‌نشین گت‌پتوگه (واقع در شرق اناتولی) آغاز شد. کروسوس به دنبال ورافتادن پادشاهی ماد به فکر دست‌یابی بر زمینهای شرق رود هالیس افتاد، و در این سال بخشهایی از سرزمینهای شرق اناتولی که ایرانی‌نشین بود و ساکنانش قبایل گوم‌میری بودند متصرف شد.

هرودوت نوشته که کروسوس پیش از این لشکرکشی با خدایش مشورت کرد، و هیأتی را با هدایای گران‌بها به یونان نزد معبد «آپولون» (خدای آتن) فرستاده از خدا نظرخواهی کرد که آیا اقدام به جنگ با ایران به صلاحش خواهد بود یا نه! و خدا به توسط کاهنان به او وحی کرد که اگر سپاهش را به جنگ شاه ایران بفرستد دولت بزرگی را واژگون خواهد کرد.^۱

کروسوس پس از دریافت پاسخ مساعد خدا که به معنای وعده یاری بود به گت‌پتوگه لشکر کشید. هدف او از لشکرکشی به گت‌پتوگه تحریک کوروش به جنگ با خودش بود، و طبق وعده‌ئی که خدایش به او داده بود پیروزی بر کوروش را یقینی می‌پنداشت و نابودی کوروش را حتمی می‌دید.

جنگ ایران و لیدیّه که آغازگرش شاه لیدیّه بود بی‌خواسته کوروش گریزناپذیر شده بود. کوروش پس از فراغت از امر سرزمینهای شرقی، بردیّه - پسرش - را در باختریه و ویشت‌آسپه - پسر عمویش - را در پارت نشانند و به پاسارگاد برگشت و برای لشکرکشی به شرق اناتولی به قصد آزادسازی سرزمینهای ایرانی‌نشین از اشغال لیدی‌ها آماده شد. او سپاهانش را برداشته به همدان رفت، و با عبور از گذرگاه جلولا و زیر پا گذاشتن خاک آشو از راه اربیل و شهرزور و گذشتن از سرزمین حران، به حلب (در شمال سوریه کنونی) رفت و از آنجا وارد سرزمین کیلیکیه در جنوب اناتولی شد.

کیلیکیه یک سرزمین کهن آریایی‌نشین بود و روزگاری بخشی از امپراتوری بزرگ خیتا را تشکیل می‌داد. شاه کیلیکیه به پیشواز او آمد و کشورش را ضمیمه شاهنشاهی کرد تا از حمایت کافی برای دفاع از کشورش در برابر اطماع شاه لیدیّه کسب کند؛ و سپاهیان را نیز در اختیار کوروش نهاد.

کوروش از کیلیکیه رهسپار گت‌پتوگه شد. هدف کوروش از این لشکرکشی نه تسخیر لیدیّه بل که آزادسازی سرزمین ایرانی‌نشین گت‌پتوگه بود. شاه لیدیّه که هم‌پیمان اسپارت و مصر بود نیز پس از آن که بیکهائی به اسپارت و بابل و مصر فرستاده از شاهان اسپارت و بابل و

مصر تقاضای کمک برای مقابله با خطر کوروش کرد با شتاب رهسپار شرقِ اناتولی شد. در نبردی که در دشتی در جنوب غرب آنکارای کنونی درگرفت کروسوس شکست یافته به «ساردیس» گریخت. کوروش او را دنبال کرد. در نزدیکی ساردیس سپاهیان کروسوس با او مقابله کردند. او آنها را شکست داده خود را به ساردیس رسانده شهر را در محاصره گرفت. کروسوس به امید رسیدن نیروهای امدادی از مصر و اسپارت و بابل پایداری ورزید؛ ولی این پایداری بیش از دو هفته دوام نداشت. حصارهای استوار ساردیس توسط سپاهیان کوروش در هم کوبیده شد و ساردیس تصرف شد. کروسوس ناچار تسلیم کوروش شد و کلیدهای خزاین سلطنتی را به او سپرد (سال ۵۴۵ پ.م).

هرودوت نوشته که چون کروسوس به اسارت ایرانیان درآمد کوروش به او گفت: «ای کروسوس! چه کسی تو را برانگیخت که برضد من وارد جنگ شوی و به کشور من تجاوز کنی، حال آن که می توانستی با من دوست شوی و از یاری من برخوردار گردی؟» کروسوس پاسخ داد: «هرچه شد از بخت بلند تو بود، و ناسازگاری بخت با من کرد آن چه کرد. خدای یونانیان مرا به جنگ با تو برانگیخت، و مسبب این جنگ کسی جز او نیست؛ وگرنه انسان باید دیوانه باشد که جنگ را بر صلح ترجیح دهد. در زمان صلح پسران پدرانشان را دفن می کنند، و در جنگها پدران باید فرزندانشان را دفن کنند. هرچه اراده خدایان بود گریزی از آن نبود.»^۱

روایتهای یونانی می گوید که کوروش ابتدا تصمیم گرفت که کروسوس را با نشاندن بر روی خرمن آتش اعدام کند، و وقتی او را بر روی صفت بلند چوبین نشانند و آتش در چوبها افکندند پشیمان شد و او را مورد بخشایش قرار داد و به یکی از مشاوران خویش تبدیل کرد.

ولی این سخن نمی تواند که درست باشد، زیرا سوزاندن انسان در دین ایرانی از مُحَرّمات اکیده بوده است؛ و در همه تاریخ ایران پیش از اسلام حتی یک مورد از ارتکاب چنین عملی گزارش نشده است. به نظر می رسد که کروسوس خودش تصمیم گرفته بود که با خویشتن همان کند که پیشترها شاه آشور (زمانی که نینوا را هوشتر گرفت) با خودش کرده و خود را در آتش سوزانده بود؛ و پیش از آن که کروسوس موفق به خودکشی شود کوروش سر رسید و او را نجات داد. روایتهای یونانی نیز تأکید می کنند که پیش از آن که آتش به کروسوس رسیده باشد کوروش فرمود تا او را از آتش برگرفتند.

کروسوس به سبب بزرگواری و مهرورزی بیرون از انتظاری که از کوروش دید از آن پس به یکی از وفاداران به کوروش تبدیل شد. روایتهای یونانی - لاف زنانه - می گویند که او

اندرزگر (یعنی مشاور) کوروش شد.

با پیروزی در این جنگ، کشور لیدیّه ضمیمه شاهنشاهی شد و سراسر خاک کشوری که امروز ترکیه نامیده می‌شود در درون قلمرو شاهنشاهی قرار گرفت و مرزهای دولت شاهنشاهی به دریای ایژه رسید.

در آن زمان، علاوه بر کشور لیدیّه که حدود یک‌چهارم از کشور ترکیه کنونی را شامل می‌شد، کرانه‌های جنوب غرب اناتولی نیز نشیمن‌گاه قبایل یونانی بود که چند سده پیشتر به این سرزمین‌های کوچیده بودند. ایرانیان این سرزمین‌های یونانی‌نشین را آیونیّه نامیدند. بقیه خاک اناتولی که شامل بیش از دوسوم ترکیه امروزی بود نیز در دست اقوام دیرینه آریایی (خیتیایی، ارمینی، سکایی و میتانی‌های نیاگان کردهای غربی) بود.

یونانیان آن سوی دریای ایژه در خاک اصلی یونان که بیم لشکرکشی کوروش را داشتند هیأتی را به نزد کوروش فرستادند و به او ابلاغ کردند که اگر چنین قصدی داشته باشد مردم برای مقابله با او آماده‌اند؛ و کوروش خندید و گفت: «من با مردمی که هنرشان جز این نیست که در میدان‌های شهرهاشان گرد هم می‌آیند و برای همدیگر داستان‌های دروغ می‌بافند کاری ندارم». و به آنها اطمینان داد که چشم طمع به سرزمین‌هایشان ندارد و با خاک اصلی یونان در آن سوی ایژه کاری نخواهد داشت.^۱

کوروش سپس نماینده‌ئی را در ساردیس منصوب کرد و خزاین سلطنتی لیدیّه را به او سپرد و بی آن که مالی از مردم لیدیّه بگیرد یا دست به غنیمت‌گیری بزند یا چیزی از خزانه کاخ کروسوس بردارد سپاهش را برداشته به ایران برگشت. او کروسوس را نیز به عنوان مشاور (و به نوشته یونانیان، اندرزگر) با خود به ایران برد.

خاندان سلطنتی لیدیّه دست‌نخورده باقی مانده به تبعیت ایران درآمدند ولی کشورشان به یک امیرنشین تابع ایران تبدیل شد، شهریار لیدیّه را کوروش به هارپاگه (از بزرگان ماد) سپرد، و خاندان هارپاگه برای همیشه در این نقطه از اناتولی جاگیر شدند.

جزایر یونانی‌نشین دریای ایژه در مدت کوتاهی داوطلبانه به اطاعت ایران درآمدند، و امیران شهرهای یونان در آن سوی آب نیز به فرمان خدایشان - اپولون - که به متولیان معبد ابلاغ گردید نسبت به ایران ابراز اطاعت کردند. درهای ارتش ایران نیز بر روی یونانیان باز شد تا به عنوان سرباز مزدور وارد خدمت شوند؛ و یونانیان که از دیرباز به مزدوری برای ارتش مصر عادت کرده بودند گروه‌گروه وارد ارتش ایران شدند. این وضعی بود که تا پایان دوران

شاهنشاهی هخامنشی ادامه یافت. درهای ایران نیز بر روی هنرمندان و اهل حرفه باز شد، و بسیاری از یونانیان در جستجوی فرصتهای شغلی بهتر و درآمد بیشتر روانه ایران شدند. اینک، به همت برنامه‌های انسان‌دوستانه کوروش، جهانی تازه شکل گرفته بود که اقوام و ملل شرق و غرب جهان را به یکدیگر نزدیک و با هم آشنا می‌کرد.

اوضاع بابل در زمان به سلطنت نشستن کوروش بزرگ

در آغاز سده ششم پم دامنه‌های قلمرو بابل به گسترده‌ترین حد خود رسید. نَبُوخَد نَصَّر دوم - داماد شاه ماد و نیرومندترین شاه خاورمیانه - در صدد تمرکز کامل قدرت سیاسی و ایجاد یک وحدت دینی با تحمیل پرستش خدای بابل در همه سرزمینهای امپراتوری خویش برآمد و در این راه با مقاومت‌های سختی روبرو شد. این شاه پر قدرت که حدود ۴۳ سال (از ۶۰۴ تا ۵۶۲) بر سرزمینهای پهناوری سلطنت کرد مراحل نخستین اهداف وحدت‌گرایانه‌اش را با سرکوب آزادیهای دینی، تخریب معابد و ممنوع کردن اجرای مراسم دینی اقوام زیر سلطه و اجبار مردم به پرستش خدای خودش - که تنها خدای برحق می‌پنداشت - تأمین کرد. اقوامی که حاضر به دست برداری از پرستش خدای قومی‌شان نبودند با کیفر سخت نَبُوخَد نَصَّر روبرو شدند. یک نمونه از اقوام سرکوب شده مردم کشور یهودا - با مرکزیت اورشلیم - بودند که از دیرزمان تا سده هشتم پم زیر سلطه مصر می‌زیستند سپس به زیر سلطه آشور رفتند، و سرانجام به عنوان میراث آشور در زیر سلطه دولت بابل قرار گرفتند.^۱ یهودیان در برابر فشارهای نَبُوخَد

۱. قبایل اسرائیلی شاخه‌ئی جدا شده از قبایل بزرگ‌تری بودند که در زمانی از هزاره دوم پم از بیابانهای فرات جنوبی در سرزمین گلده (جائی که اکنون نجف و کوفه است) به بیابانهای اردن کنونی مهاجرت کردند که در آن زمان در قلمرو مصر فرعونئی بود. این قبایل در حوالی ۱۰۰۰ پم شهر ایلیه را از فلسطینی‌ها گرفته تشکیل سلطنت دادند و نام شهر را به اورشلیم تغییر دادند. پر قدرت‌ترین شاهان اسرائیلیان - داوود و سلیمان - بودند که تا ۹۲۲ پم سلطنت کردند و با تصرف برخی از آبادی‌های فلسطینیان، قلمروشان را در شمال و جنوب و غرب اورشلیم گسترند. پس از درگذشت سلیمان جنگ داخلی قبایل اسرائیلی آغاز شد و کشور کوچک اسرائیلیان را دوپاره کرد که یک پاره‌اش شامل اورشلیم در دست یکی از پسران سلیمان ماند و کشورش را یهودا نامید، و پاره دیگرش را عموزادگان آنها گرفتند و در سامره (شمال اورشلیم) تشکیل سلطنت دادند و کشورشان را اسرائیل نامیدند. در اثر رقابت میان دو کشور کوچک عبری که عملاً بیش از دو شهر و چند روستا نبود، کشور یهودا زیر حمایت مصر و کشور اسرائیل زیر حمایت آشور درآمد. پس از ورافتادن امپراتوری آشور، هردو کشور عبری توسط نَبُوخَد نصر ضمیمه بابل شدند؛ و سرانجام به عنوان میراث بابل ضمیمه شاهنشاهی ایران شدند.

نَصْرَ برای تغییر دادن دینشان و دست برداشتن از خدای قبیله‌ی‌شان مقاومت نمودند، و مورد خشم نَبُوخَد نَصْر واقع شدند. نَبُوخَد نَصْر طی لشکرکشی به اورشلیم پس از کشتار اعضای خاندان سلطنتی اسرائیل، بقایای رهبران دینی و سیاسی آنها را با خانواده به بابل کوچانده آنها را تبدیل به بردگان خویش کرد، معبد اورشلیم را ویران و پرستش خدای قومی یهودان را ممنوع اعلام کرد.^۱

نَبُوخَد نَصْر که پیامبر و نماینده خدای خودش بود و لقب «پیامبر پیروزمند» داشت، پرچم تبلیغ دین بر دوش گرفته با همه ادیان موجود به مبارزه برخاسته بود و تصمیم داشت که همه را به عنوان ادیان باطل به نابودی بسپارد، و دین خودش را که تنها دین برحق می‌پنداشت جایگزین آنها کند.

پس از مرگ نَبُوخَد نَصْر که در مهرماه ۵۶۲ پم اتفاق افتاد اقدامات همه‌جانبه کاهنان و متولیان معابد میان‌رودان برای اعاده حیثیت خدایان و ادیان خودشان آغاز شد؛ پسر و جانشین او - امل مردوخ - پس از دو سال در کودتای نرگال شِرْصَر (شوهر دختر نَبُوخَد نَصْر) به کشتن رفت. سلطنت نرگال شِرْصَر بیش از سه سال نپائید، و پسر و جانشینش «لاباشی مردوخ» نیز پس از سه ماه در کودتائی که افسری به نام نبونهد ترتیب داد در کاخ سلطنتی کشته شد. نبونهد بزرگ‌زاده‌ئی اهل حرّان و پسر متولی بزرگ معبد «سین» (خدای هلال ماه) بود. او پس از این کودتا سلطنت بابل را به دست گرفت (پایان سال ۵۵۶ پم). نبونهد در لوحی که به این مناسبت برجا نهاده است مدعی شده که لاباشی مردوخ بی‌خواست و رضای مردوخ به سلطنت نشست؛ لذا مردوخ او را نابود کرد و سلطنت را به نبونهد داد.

نبونهد نیز به مانند همه شاهان بابل ادعا کرد که پیامبر خدا است. ادعا کرد که سلطنت را نبوخد نصر به او سپرده زیرا روح نبوخد نصر در معبد بزرگ مردوخ ظاهر شده و به کاهنان گفته که جانشین حقیقی او نبونهد است. چند مورد وحی نیز که به خدایان نسبت داده شد توسط کاهنان معابد بیان شد که نبونهد را پیامبر شاه گزیده خویش نامیده بودند. اینها را نبونهد در کتیبه‌ئی به جا نهاده است. پاداش همه اینها پیش‌کشهای بسیار دل‌گرم‌کننده‌ئی بود که نبونهد در مراسم حج نخستین سال سلطنت خویش (در آغاز بهار) با دست و دل بازی بسیار زیاد به معبد مردوخ و دیگر معابد (در واقع به کاهنان) تقدیم کرد. ولی او از خاندان متولیان

۱. نبوخد نصر در تورات همان اندازه منفور است که ازدهاگ بیور اسپ نزد ایرانیان. بالاتر گفتیم که او همان بخت النَّصْر منفور است که داستانش توسط عربها به ما رسیده است؛ و عربها نیز داستان او را از مسیحیان شنیده بودند.

معبد «سین» (خدای ماه) در حران بود، لذا در سومین سال سلطنتش که خویشتن را به اندازه کافی مقتدر و مسلط یافت برای همه‌گیر کردن پرستش سین کمر همت بر بست و کوشید که مردوخ را که بیش از دو هزار سال در بابل خدایی کرده بود و همه خدایان میان‌رودان زیر فرمانش بودند از مرتبه‌ئی که داشت تنزل دهد و خدای خودش - سین - را خدای خدایان میان‌رودان کند. در کتیبه‌ئی برجا مانده از او - که باستان‌شناسان نام استوانه سپیاری به آن داده‌اند - او خودش را شاه بزرگ، شاه ذوالجلال، شاه سراسر جهان، شاه بابل، شاه چهار گوشه زمین، متولی ایزاگ ایل و ایسیدا (معابد خدایان آسمان و زمین) نامیده ادعا کرده که وقتی در شکم مادرش بوده سین و نینگال مقام سلطنت را به او واگذار کرده‌اند. در دنباله این نوشته چنین آمده است:

خدای بزرگ «سین» در روز ازل نشیمن گاه خویش «ایهول‌هول» را در حران قرار داد. او در مقام جلال خویش بود تا آنگاه که قلب باعظمتش بر حران خشم گرفت و مادها را برانگیخت تا به حران لشکر بکشند. ایهول‌هول ویران شد، و همچنان ویران ماند. چون من به پادشاهی رسیدم خدای بزرگ به خاطر عنایتی که به پادشاهی من داشت بر آن شهر و معبد سین نظر عطف افکند. او در آغاز سلطنت ازلی و ابدی من به من وحی فرستاد. مردوخ خدای بزرگ و سین که نور آسمان و زمین است با هم در رؤیایم در برابرم حضور یافتند، و مردوخ به من چنین گفت: «نبونهد، ای شاه بابل! آجر بر پشت اسپانت حمل کن و در حران برای من جایگاه باشکوه بساز. برای سین نیز در آن خانه من جایگاه بساز». من به خدای بزرگ گفتم: «خانه‌ئی که فرمان دادی که بسازم سپاهیان انبوه شاه ماد سراسر پیرامون آن منطقه را احاطه کرده‌اند و او بسیار نیرومند است». خدای بزرگ به من گفت: «سپاهیان ماد که تو از آن سخن می‌گویی دیگر وجود نخواهند داشت؛ نه شاه ماد خواهد ماند و نه کشورش و نه شاهانی که یاور او هستند».

در سومین سال پادشاهی من خدایان کوروش شاه انشان که یکی از فرمان‌بران شاه ماد بود را برانگیختند. او سپاهیان عظیم شاه ماد را با سپاهیان اندک خویش تارومار کرد، و اشتیاق که شاه ماد بود را گرفته به عنوان اسیر به کشور خویش برد. وعده خدای بزرگ مردوخ و وعده سین که نور آسمان و زمین است این گونه تحقق یافت. فرمان آنها [برای ساختن معبد حران] انجام شدنی بود. من بیم داشتم که اگر فرمان آنها را انجام ندهم بر من خشم بگیرند. من کسی نبودم که فرمان آنها را فروگذار شوم.

نبونهد سپس توضیح می‌دهد که چه گونه «ایهول‌هول» (معبد بزرگ سین) را با نظارت

خدایان مردوخ و شمش و عشتار و آداد و ایا و آسل لوهی و کولاب بر شالوده‌های معبدی بنا کرد که آشور بانی پال بنا کرده بوده است؛ و توضیح داده که چه گونه «سین»، نور آسمانها و زمین و خدای ازلی و ابدی» با توافق همه خدایان میان رودان مقام خدای خدایان را احراز کرده است. از پدر خودش نیز به عنوان امیر حران و متولی معبد سین یاد کرده و متذکر شده که پدرش حتی بیش از آشور بانی پال و شلم نصر آشوری به این معبد خدمت کرده است. توضیح کاملی نیز از شکل معبدی می‌دهد که ساخته است، با دیوارهای آجرین و سراسر پوشیده با لایه‌های نازک زر و سیم، و دروازه‌های ساخته شده از چوب سدر لبنان و پوشیده با لایه‌های نازک زر و سیم؛ پیکره بزرگ گاوان دشمن شکن درازمو که در برابر دروازه بزرگ معبد نصب کرده و پیکرشان را با زر و سیم و جواهرات آراسته است؛ نینگال و نوسکو و سودامونا (سه‌تا از خدایان مستقر در خداخانه مردوخ) را به ایهول هول (خداخانه سین) منتقل کرده و آنها شادمانه در وسط این معبد جاگیر شده‌اند؛ ایهول هول را مالامال از کالاها بی‌بهار و سیم و زر کرده، و حران را چونان عروس آراسته است چنان که «همچون ماه شب ۱۴ می‌درخشد». او همه این کارهای بزرگ را به فرمان «سین» کرده است که «خدای خدایان آسمان و زمین است و اگر نه به لطف او بود نه شهری وجود داشت و نه کشوری». او این معبد را برای سین ایجاد کرده است تا «همه خدایان آسمان و زمین در آن ساکن شوند و همواره مشغول ذکر تسبیح سین باشند که پدر آنها و آفریدگار آنها است». نبونهد در ادامه به این گونه به درگاه سین دعا می‌کند:

باشد که سین، خدای خدایان آسمان و زمین رحمت خویش را بر من که نبونهد شاه بابل ام نازل کند؛ چه در خواب باشم و چه بیدار، چه ایستاده باشم و چه نشسته، همواره بر من نظر لطف اندازد؛ به من عمر دراز عطا کند؛ سالهای عمرم را افزون کند؛ سلطنتم را پاینده بدارد؛ دشمنانم را شکست دهد؛ مخالفانم را نابود کند؛ بدخواهانم را از میان بردارد. باشد که نینگال - مادر خدایان بزرگ - از محبوبش سین استدعا کند که همه آرزوهای مرا برآورده سازد. باشد که شمش و عشتار که پرتوهای فروغ او استندند از پدرشان و آفریدگارشان سین استدعا کنند که آرزوهای مرا برآورده سازد. باشد که نوسکو - آن رسول بزرگوار آسمان -^۱ دعاها را بشنود و برایم شفاعت کند.

نبونهد به عنوان پیامبر برگزیده سین بر آن بود که از خودش نسخه دوم یک پیامبر شاه باستانی به نام نارام سین بسازد که در زمان او گفته می‌شد ۳۲۰۰ سال پیش از نبونهد می‌زیسته

۱. نوسکو همان است که اسرائیلیها بعدها که با اساطیر بابلی آشنا شدند نامش را ترجمه کرده «جبر-ایل» نامیدند و گفتند که پیک خدای آسمان است (ایل خدای اسرائیل بود).

است. نارام سین (نوادهٔ سارگون اولِ اگادی که پیش از این شناختیم) در اساطیر بابلیان از مادری باکره و مقدس زاده شده بود و خدا امور مردم جهان را به او سپرده و تخت و تاج شاهی را از آسمان طی مراسم باشکوهی برایش فرستاده بود تا به عنوان نمایندهٔ او بر جهان سلطنت کند. پدر و پدرِ بزرگ نارام سین نیز پیامبرشاهانِ زمان خودشان بودند. سارگون ادعا کرده که خدا پیش از آفرینش او اراده کرده بوده که سلطنت و نبوت را به او بسپارد؛ و شرح تولد و رشد خودش را بر لوحی نویسانده که متن بازنویسی شده‌اش برای ما مانده است (همان داستانی که یهودان بعدها از بابلیان شنیدند و آن را برای موسای اساطیرِ خودشان مصادره و وارد تورات کردند). نبونهد نیز پیامبرشاهِ زمان خویش بود که گفته می‌شد از سلالهٔ انبیای دیرینه است. او به کاهنان بابل فرمود تا سیاهه‌ئی از شاهان اساطیریِ کلدی برایش تهیه کردند، سیاهه‌ئی که نشان می‌داد آنها از آغاز آفرینش جهان برای چندصد هزار سال حکمرانی داشته‌اند. این سیاهه با یک سلسله نامهای اساطیری از شاه‌خدایانِ سومری آغاز می‌شد. نخستی‌های این شاه‌خدایان که سلطنت و تاج و تخت و اثاث معبد را از آسمان با خودشان به زمین آورده بودند هرکدام چندین هزار سال در جهان سلطنت کرده بودند.^۱ در دنبالهٔ این نوشته می‌خوانیم که چون ۴۶۰ هزار سال از فرود آمدن سلطنت و تاج و تخت و معبد از آسمان گذشت توفانِ نابودگر همگانی رخ داد (داستانی که بعدها پیامبران یهودی وارد تورات کردند و نام توفان نوح دارد). وقتی توفان پایان گرفت و آنها فرونشست و زمین پدید آمد دیگر باره سلطنت و تاج و تخت و معبد از آسمان به زیر آمد تا دور دیگری از سلطنتِ شاه‌خدایان آغاز شود. نبونهد نامهای شاه‌خدایانِ بعدی نیز به ترتیب با ذکر سالهای سلطنتِ هرکدام نویسانده است و نشان داده شده که هرکدام برای چندین صد سال سلطنت کرد.

در کنار تهیهٔ این تاریخ چندین صد هزار ساله برای میان‌رودان، به دنبال کاوشهایی که به فرمانِ نبونهد در ویرانه‌های معابدِ باستانی و کاخهای کهن انجام گرفت صدها لوح دیرینهٔ سومری و اگادی از زیر ستونهای یادگاریِ معابد بیرون کشیده شد تا گواه تداوم ازلیِ سلطنتِ انبیای الهی در میان‌رودان بوده باشد. لوحی که گفته می‌شد از آن نارام سین است و کاهنان از زیر شالودهٔ معبدِ شَمَش بیرون آورده‌اند (معبدی که بنایش به نارام سین نسبت داده می‌شد) را

۱. همین اسطوره بود که بعدها انبیای یهود شنیدند و وارد تورات کردند؛ اسطوره‌ئی که می‌گوید پسران خدا از آسمان بر زمین نگرستند و عاشق دختران بابلی شدند و بر زمین آمده با دختران بابلی درآمیختند، و پسرانی که از این آمیزش پیدا شدند سلطنت جهان را به دست گرفتند. [تورات، سفر پیدایش، باب ۶]

نبونهد طی جشن باشکوهی به معرض نمایش نهاد تا یاد و نام نارام سین را در خاطره‌های مردم میان‌رودان زنده کند. شاید این لوح را خود نبونهد نویسانده بوده است.

به این گونه، نبونهد درصدد بود که عهد باستان را زنده کند و به جریان اندازد. کاری که او برای تدوین تاریخ بابل می‌کرد شبیه کاری بود که هوخشتر برای بازسازی تاریخ ایران انجام داده بود، و در نتیجه آن اوستا و اساطیر ایران تدوین شده بود. شاید او هوخشتر را الگو قرار داده و می‌خواست که پیشینه تاریخی دیرینه‌ئی که هوخشتر برای ایران نویسانده بود را برای بابل اثبات کند (هرچند که پیشینه تمدنی میان‌رودان بسیار بیش از ایران بود). او می‌دید که میراثی که به عنوان یک قوم و یک دین از هوخشتر و پسرش آشتیاگ به کوروش پارسی رسیده است چنان منسجم و نیرومند است که تا آن زمان شبیهش در خاورمیانه دیده نشده است. لذا بر آن شد که از آن الگو برای شکوه بخشیدن به پادشاهی خویش پیروی کند و کشورش را «یک دین و یک رعیت» کند. او دیده بود که دین واحد و قوم واحد در ایران مایه عظمت و شوکت ایرانیان شده است؛ لذا اقدام به تدوین تاریخ کرد تا نشان دهد که سلطنت در کشور او بسیار دیرینه‌تر از ایران است (که البته چنین هم بود)؛ بعلاوه سلطنت در کشور او امر آسمانی است ولی در ایران شاه یک مرد معمولی همچون همه انسانها است که نه نماینده خدا است و نه سلطنتش از آسمان آمده است.

اما مشکل نبونهد آن بود که، برخلاف ایران که یک قوم یک‌پارچه در آن می‌زیستند و دینشان مزدایسنه و تنها خدایشان اهورمزدا بود، در میان‌رودان چند قوم با چند دین و چند خدای متنازع می‌زیستند و امکان یک‌پارچه کردنشان وجود داشت.

سلسله اقداماتی که نبونهد به هدف یک‌دین کردن مردم میان‌رودان انجام داد خشم متولیان دین مردوخ و سرپرستان معابد دیگرخدایان کهن را برانگیخت. او مراسم سالانه حج که در آغاز بهار در پیش‌گاه مردوخ در بابل گرفته می‌شد را لغو کرد، خدایان را از معابد اصلی‌شان برداشت و برخی را به بابل و برخی را به حران برد تا تعدد معابد و خدایان را از میان بردارد. برای سین یک معبد باشکوه در حران بنا کرد و پیکره‌ئی بزرگ از زر ناب و مزین به گهرهای ارجمند برای او ساخته و او را خدای خدایان اعلام کرد. الواح موسوم به «سال‌نامه نبونهد» و یک منظومه بابلی متعلق به اواخر سده ششم پم خبر از تلاشهای توحیدی شدیدی می‌دهد که توسط نبونهد در میان‌رودان اعمال می‌شده و خشم عموم کاهنان سنتی بابل و آگاد و سومر را برانگیخته بوده است.

اقدامات او به نارضایتی عمومی و شورش سراسری در میان‌رودان و شام انجامید، و او

مجبور شد که مخالفتها را به نیروی سپاه فرونشاند. خبرهای سالنامه رسمی در سالهای اولیه سلطنت نبونهدید سخن اقدامات سرکوب‌گرانه او در سوریه و اردن و شمال حجاز است. او که در سال ۵۵۳ برای روبه‌راه کردن اوضاع به شام رفته بود در شهر «ایدوم» (اکنون پترا در اردن) دچار یک بیماری صعب‌العلاج شد. یک کتیبه که مخالفان بابلی نبونهدید برجا نهاده‌اند می‌گوید که «دیو بلائی که دنده‌ها را می‌گیرد او را گرفت». او مسلول شده بود. خبرهای سالهای آینده درباره اقامت او در «تیماء» (در شمال حجاز) است که چندین سال ادامه داشت. اینجا سرزمین قبایل عبرایی ایلوت بود که با اسرائیلیها هم‌ریشه بودند و خدا و دینشان با آنها مشترک بود. ایلوت همان قبایلی بودند که در داستان تورات با نام قوم لوط از آنها یاد شده است. نبونهدید تیماء را برای انزوای عبادت برگزیده بود، و به‌خاطر رنجی که از بیماری می‌کشید در بابل و میان‌رودان اعلان سوگ کرده و جشنها را ممنوع اعلام داشته بود. او برای برگزاری مراسم حج سالانه که در آغاز بهار در معبد مردوخ برگزار می‌شد به بابل نمی‌آمد، و در غیاب او نیز این مراسم برگزار نمی‌شد. او نذر کرده بود که تا وقتی که معبد سین را بازسازی نکرده باشد به بابل برنگردد. در یکی از نوشته‌های کاهنان بابلی مخالف او می‌خوانیم که «او گفت: تا من این کار را انجام نداده باشم و دوران سوگواری برای ویران ماندن معبد سین را به‌تمام نرسانده باشم و معبد سین را بازسازی نکرده باشم مراسم عید (حج) برگزار نخواهد شد».^۱ ولی او همواره به‌نواحی شام تا درون اناتولی لشکرهایی به‌منظور

۱. مراسم حج خانه مردوخ در روز اول بهار (ماه نیسان/ فروردین) انجام می‌شد. خدایان میان‌رودان توسط کاهنانشان طی مراسم باشکوهی که با شرکت هزاران تن از بندگان آنها برپا می‌شد از خانه‌هاشان بیرون آورده شده بر روی گاریهای زرین و سیمینی که توسط گاوهای نر مقدس کشیده می‌شد در عماریه‌های مجلل نشانده شده عروسانه به بابل برده می‌شدند تا خدای بزرگ را زیارت کنند. شاه و اعضای خاندان سلطنتی و بزرگان کشور در ایزاگ‌ایل (خانه خدا) حاضر می‌شدند، حج‌کنندگان که با دست پر از سراسر میان‌رودان آمده بودند در بیرون معبد در فضای باز حرم مقدس که چاردیواری وسیع سنگ‌فرش بود گرد می‌آمدند و به‌نماز و نیایش می‌پرداختند. شاه به معبد می‌رفت و مردوخ را زیارت می‌کرد، مردوخ را کاهنان با شکوه و جلال بسیار سوار بر گاری بزرگ زرینی کرده گاریش را به‌دوتا گاو نر مقدس می‌بستند و از معبد بیرون می‌آوردند تا حج‌کنندگان به‌تماشای جمال مقدس خدا نائل آیند و خدا به زائرانش برکت دهد. حج‌کنندگان با پایگویی و دست‌افشانی و غزل‌خوانی که توسط نوازندگان و خوانندگان مقدس از خاندان کاهنان رهبری می‌شد در حضور مردوخ و خدایانی که به زیارت مردوخ آمده بودند مراسم عبادی را به‌جا می‌آوردند و معبد و خدایان را طواف می‌کردند. در این جشنها که یک‌هفته یا بیشتر ادامه داشت زن و مرد و دختر پسر در ستایش خدا به رقصهای دسته‌جمعی می‌پرداختند و به‌شکرانه برکتی که خدای

اعلان حضورِ دائمی خویش در سرزمینهای تابعه می‌فرستاد که شرح آنها در «سال‌نامهٔ نبونهد» آمده است. در همهٔ این سالها امور پایتخت و ارتش در دست «بِل شَصْر» پسر جوان نبونهد بود که در بابل استقرار داشت و سیاستهای او را دنبال می‌کرد. در غیاب نبونهد که تنها پیامبر زمانه بود مراسم سالانهٔ حج برگزار نمی‌شد. این را کاهنان مردوخ اهمال عبادت مردوخ تلقی کردند و از نبونهد رنجیدند.

وقتی کوروش لیدیه را گرفته ضمیمهٔ شاهنشاهی کرد نبونهد در تیماء بود. شنیدن این خبر زنگ خطر را برای او به صدا درآورد، ولی او همچنان در تیماء ماند؛ زیرا خدایان از راه وحی به او اطمینان داده بودند که چنانچه کوروش به بابل لشکر بکشد آنها کوروش را نابود خواهند کرد. در نوشته‌ئی که از او مانده است او خبر داده که خدا به او وحی کرده که کوروش را به زیر پای او افکنده نابود خواهد کرد. ولی کوروش به میان‌رودان لشکر نکشید، و از راه کیلیکیه و آشور به ایران برگشت.

با این حال تاریخ تصمیم گرفته بود که به عمر امپراتوری پیرشدهٔ بابل خاتمه دهد و سراسر خاورمیانه را به زیر سلطهٔ مهرورزانهٔ کوروش درآورد.

بزرگان و کاهنان بابل می‌شنیدند که کوروش پس از گرفتن لیدیه با مردم لیدیه چنان رفتارهای بزرگوارانه‌ئی کرده است که مردم لیدیه از او رضایت خاطر دارند و او را بهتر از شاه برکنار شدهٔ خودشان می‌دانند. پیش از آن نیز رفتارهای مهرآمیز او با مردم ماد پس از ورافتادن پادشاهی ماد را شنیده بودند. بزرگان خوزی که با بزرگان بابل رفت و آمد و داد و ستد داشتند

بزرگشان مردوخ و دیگر خدیان به آنها عطا کرده بودند و به شکرانهٔ بهار برکت بار که خدایان برایشان فرستاده بودند سرود می‌خواندند، ساز می‌نواختند، می‌رقصیدند و شادی می‌کردند. حاجیان با دست پر آمده بودند، و هرکس به اندازهٔ توان مالیش نثار و قربانی آورده بود. مبالغ کلانی زر و سیم نثار مردوخ و دیگر خدایان می‌شد، مقادیر بسیار زیادی خرما و گندم و جو و شمار بسیاری گاو و گاو میش و گوسفند توسط حاجیان برای معبد آورده شده بود. دوشیزگان بسیاری توسط پدر و مادرشان نثار مردوخ می‌شدند تا در معبد به خدمت کاهنان درآیند و سعادت ابدی را برای خودشان و پدر و مادرشان تأمین کنند. بسیاری از نوعروسان و دوشیزگان که به حج آمده بودند تنشان را برای یک بار به مردان مقدس تقدیم می‌کردند تا رضای خدا را حاصل کنند. آمیزش مردان مقدس با این دوشیزگان و نوعروسان در کاخ عشتار انجام می‌گرفت که به منظور برگزاری این عبادت بزرگ ساخته شده بود. زمین و دیوارهای معبد مردوخ با حضور شاه و اعضای خاندان سلطنتی و کاهنان بزرگ با گلاب و عطور بهادار شستشو داده می‌شد. معمولاً پیکره‌های جدیدی از خدایان که از زر ناب و مزین به جواهرات گران بها بود نیز توسط شاه و خاندان سلطنتی و زمین داران بزرگ تقدیم مردوخ می‌شد و در معبد نصب می‌شد.

نیز درباره رفتارهای مهرورزانه و بزرگ‌منشانه کوروش چیزهای بسیار به‌گوش بزرگان بابل رسانده بودند. این‌گونه، آوازه انسان‌دوستی و مهرورزی و بزرگ‌منشی کوروش که در همه‌جای خاورمیانه دهان‌به‌دهان می‌شد بزرگان و کاهنان بابل را برآن داشت که برای رهایی از سلطه نبونید دست استمداد به‌سوی او دراز کنند. الواحی که در میان‌رودان کشف شده نشان‌گر آن است که کاهنان و بلندپایگان بابلی، به‌ویژه کاهنان معبد مردوخ، رسماً به‌کوروش درخواست فرستادند که برای رهاندن مردم بابل و کلد از سلطه جبارانه نبونید به‌بابل لشکرکشی کند؛ و او با هماهنگی مخالفان نبونید به‌بابل لشکر کشید.

یک منظومه بابلی از سروده‌های کاهنان میان‌رودان که در حران کشف شده است نارضایتی‌های مردم میان‌رودان از نبونید را این‌گونه بیان می‌دارد:

نبونید به‌هیچ قانونی پایبند نبود. بزرگان کشور را در جنگ‌ها به‌کشتن داد. رعایا را با گرفتن مالیات‌های سنگین به‌تهی‌دستی افکند. جاده‌های بازرگانی را ناامن داشت. دیگر از کشاورزان سرود شادی به‌گوش نمی‌رسید. او مملکات مردم را گرفت و ثروت‌های مردم را برباد داد و مردم را بی‌نوا و پریشان‌حال کرد. او همه‌جا را تبدیل به ویرانه کرد، و مردم را کشت و لاشه‌هاشان را در تاریکی‌ها افکند که متلاشی شود. مردم از یکدیگر نفرت پیدا کردند. دیگر جماعات مردم در طول جاده‌های وسیع پای‌کوبی دسته‌جمعی نمی‌کردند. دیگر در هیچ نقطه‌ئی نشانی از شادی به‌چشم نمی‌خورد. همه مردم در اندوه بودند. خدایانی که در آغاز از نبونید حمایت می‌کردند به‌دشمنان او تبدیل شدند، و او که در آغاز سلطنتش محبوب خدایان بود منفور خدایان شد.

او برخلاف میل خدایان دست به‌یک اقدام ناروا زد، و برای یک خدائی پیکره ساخت که هیچ‌کس تا پیش از آن او را در کشورش نمی‌شناخت و نمی‌پرستید. او این خدا را به‌معبد آورد و بر کرسی زرین نشاند و با تاج و گردن‌آویز زرین و زیورهای گوناگون آراست و او را به‌نام ماه خواند. حتی اهل کتاب (فقیهان سنتی) نیز این خدا را نمی‌شناختند. شکل این خدا شبیه هلال و ماهِ خسوف‌گرفته است، دستش شبیه لوگال (خدای مرگ) است، و درازی موی سرش تا پایه تختش می‌رسد. او در برابر این خدا پیکره‌های ازدهای توفان و گاوهای نر و وحشی نهاد تا از آن پاس‌داری کنند. وقتی او به‌عبادت این خدا می‌ایستاد شکل این خدا به‌شیطانی تبدیل می‌شد که تاج بر سر دارد. چهره‌اش شکل چهره دشمنان به‌خود می‌گرفت (یعنی بسیار خشک و عبوس بود). نبونید گفت: «من برای او بزرگترین سکونت‌گاه را خواهم ساخت. من عبادت او را همگانی خواهم کرد.

من ذکرِ نام او را در سراسر جهان بر زبانها خواهم انداخت. من مراسم حج را فقط برای او برگزار خواهم کرد و مراسم حج پیشین را لغو خواهم کرد...
 او در معبدِ این خدا همچون ایزاگ ایل (معبد مردوخ) پیکرهٔ زرینِ گاو نر مقدس را در برابر این خدا بر روی زمین ایستاند...

وقتی از این بدعتها کفرآمیز فراغت یافت، در آغاز سومین سال سلطنتش سپاه و کشور را به نخست‌زاده‌اش پسر بزرگش سپرد و همه‌چیز را در اختیار او رها کرد و سپاهِ آگاد را برداشته به یک سفر دور و دراز به «تیماء» رفت که در بیابان ناحیهٔ غرب و دور از آگاد است. او شاهزادهٔ تیماء و بزرگان آن شهر را که مخالفش بودند کشتار کرد و خودش در آنجا اقامت گرفت. سپاهیان آگاد نیز در آنجا با او ماندند. او در پیرامون تیماء دیوار بلند کشید، شهر را بسیار زیبا ساخت و آراست، در شهر برای خودش کاخی مانند کاخ بابل بنا کرد، و پیرامون دیوار شهر را نگهبانان گماشت. او بر مردم تیماء مالیات سنگین بست، هرچه داشتند را از آنها گرفت، و مردم از دست او به‌ستوه آمدند. او مردم تیماء را با کارهای سخت به کشتن داد و فقط زنان و کودکان زنده ماندند...

در حالی که کوروش شاه جهان است و پیروزی‌هایش واقعی است و کسی است که یوغ فرمان‌بریش را همهٔ شاهانِ کشورها به گردن می‌کشند، نبونید بر روی لوحهٔ خودش نوشته است که «من او را وادار کردم تا بر روی پاهایم افتد. من کشور او را تسخیر کردم و ثروت‌های او را به کاخ خودم انتقال دادم». او نام کشورهایی که کوروش تسخیر کرده را بر روی لوح نگاشته است که اینها را من تسخیر کرده‌ام.

این همان نبونید است که یک‌بار در خطبه‌اش خطاب به جمعیت گفت: «من حکیم و خبیر استم، من از راز درون سینه‌ها باخبر استم. من دارای علم غیب استم و اسرار بسیاری را دیده‌ام که نمی‌توانم بنویسم. خدا مرا به معراج برده و بسیار چیزها به من نشان داده، و ملکوت را به من نشان داده است. من به حکمت و علم خویش چنان نیروئی دارم که می‌توانم هرچه اراده کنم را انجام دهم». او ادعای داشتن معجزات بسیار بزرگ می‌کند. او درصدد شد که به مراسم حج سالانهٔ مؤمنین به ایزاگ ایل پایان دهد. عبادتی که خدای آسمانی در روز ازل مقرر داشته است را او می‌خواست که از میان بردارد. او کاهنان بزرگ را به انجمن فراخواند و به آنها گفت: «آن عبادتی که خدایان مقرر داشته‌اند که در معبد برگزار شود نه این‌گونه است که شما برگزار می‌کنید. معبد برای آن ساخته نشده که شما چنین مراسمی در آن برگزار کنید... کاهن نگهدارندهٔ کتاب عبادت و کاهن خوانندهٔ

سرود عبادت که مشاوران او بودند نیز با او توافق نمودند، و حتی سرهاشان را برهنه کردند و سوگند خوردند که «از این پس عبادت را همان گونه برگزار خواهیم کرد که شاه مقرر داشته است».

به نظر می‌رسد که این نوشته که نسخه اصلی برای ما برجا مانده است را کاهنان بابلی بر لوحهائی نوشتند تا در معابد و مجامع برای مردم آبادیهای کلد و سومر خوانده شود تا مردم برضد نبونهد شورانده شوند و آماده همکاری با کوروش برای تسخیر بابل گردند.

تسخیر امپراتوری بابل توسط کوروش بزرگ

در سال ۵۴۰ نارضایتی در بابل به اوج رسید و مردم آماده شورش شدند؛ شورش که برآغلندگان آن کاهنان معابد بودند. در سراسر میان‌رودان تبلیغ برضد نبونهد به راه افتاد و تصانیفی که او را به باد استهزاء گرفته بودند دهان به دهان می‌شد. می‌گفتند که او دروغ‌گو است و به دروغ ادعای نبوت می‌کند، و مردوخ نه تنها نبوت را به او نداده بل که دشمن او است؛ خدایان دیگر نیز دشمنان او هستند؛ فقط «سین» به او توجه دارد که معلوم نیست چه گونه خدائی است! این گونه مؤمنین میان‌رودان برای شورش برضد نبونهد آماده می‌شدند. نبونهد در میان این آشفتگی اوضاع که سلطنتش را تهدید به براندازی می‌کرد از تیماء به بابل برگشت، و کوشید که با اقداماتی همچون اعاده حج سالانه به معبد مردوخ و دادن پیش‌کشها گران‌بها به معبد رضایت کاهنان مردوخ را جلب کند. چند ماه بعد در مراسم حج سال ۵۳۹ برای زیارت مردوخ «خدایان به بابل آورده شدند، شاه در مراسم حضور یافت، و مراسم به خوبی برگزار شد». یک‌بار دیگر در مردادماه این سال همه خدایان میان‌رودان (شامل دوازده خدا) برای زیارت مردوخ به بابل برده شدند.

نبونهد برآن شده بود که با باز دادن جایگاه پیشینه به مردوخ و دیگر خدایان میان‌رودان خشم مردم را فرونشاند. ولی او این تلاشها را بسیار دیر انجام داده بود. کوروش به دعوت کاهنان مردوخ و دیگر معابد میان‌رودان برای لشکرکشی به بابل آماده می‌شد. نبونهد نیز - لاف‌زنانه - همچنان سخن از دریافت کردن وحی از جانب خدا می‌گفت که خبر شکست حتمی کوروش و نابودی کوروش را می‌داد.

پیش از این درباره بازسازی معبد بزرگ سین در حران توسط نبونهد سخن گفتیم. حران پیش از ورافتادن پادشاهی ماد در درون قلمرو دولت ماد بود. تمجیدی که نبونهد در نوشته‌های آغاز سلطنتش از آشتی‌یاب و پدرش هوخشتر کرده است می‌تواند نشانه آن باشد که

آشتی‌یابگ به او اختیار تام داده بوده که هر اقدامی که برای بازسازی معبد سین در حران را شایسته می‌داند انجام دهد. در اسناد برجا مانده از نبونهدید سخنی از واپس‌گیری حران از دست ایرانیان در میان نیست. ولی به نظر می‌رسد که او پس از ورافتادن پادشاهی ماد اقدام به بیرون راندن ایرانیان از حران کرده و حران را ضمیمه پادشاهی خویش کرده بوده است. لذا یک علت لشکرکشی کوروش به میان رودان بر سر همین حران نیز بوده که نبونهدید تصرف کرده و از ممتلكات خودش شمرده است. نبونهدید با تصرف یک سرزمین درون قلمرو ایران در واقع به ایران اعلان جنگ داده بود. شاید هدف کوروش آن نبوده که سلطنت بابل را براندازد، بل که می‌خواست که از تمامیت ارضی شاهنشاهی دفاع کند، و حران که به عنوان میراث آشور به ایران رسیده بود را از نبونهدید واپس بگیرد. ولی زمینه‌ها در میان رودان برای برچیده شدن دستگاه سلطنت تاریخی بابل فراهم بود، کاهنان و مردم میان‌رودان آماده پذیرایی از کوروش بودند، و تاریخ بر آن بود که دوران نوینی را آغاز کند.

کوروش از تنگه جلولاً گذاشت و وارد جلگه میان‌رودان شد. او از دجله عبور کرد و به آرامی به بابل نزدیک شد. بابل آماده پذیرایی از او بود. سراسر اکاد و کلد و سومر برضد نبونهدید شوریدند. در استوانه نبونهدید تصریح شده که «وقتی کوروش شاه انشان شهر اوپیس بر کرانه دجله (در محل بغداد کنونی) را گرفت مردم اکاد شوریدند و نبونهدید رهبران شورش را کشتار کرد. شهر مقدس سپار نیز بی مقاومت تسلیم کوروش شد». سپاهیان نبونهدید نافرمان شدند، و ارتش او چندان کارآیی نداشت. کوروش مقاومت‌های نیروهای نبونهدید را در هم شکسته به کنار بابل رسید. تلاش‌های نبونهدید برای جلب رضایت کاهنان مردوخ و سرکوب شورش به جایی نرسید. وعده‌های پیروزی که او می‌گفت مردوخ به او داده است تحقق نیافت؛ زیرا مردوخ - واقعاً - از او رنجیده و او را رها کرده بود (خدا به او غضب کرده بود)، و کاهنان از مردم می‌خواستند که با سپاه کوروش همکاری کنند. با این حال هنوز او به پیروزی حتمی خودش اطمینان داشت، و ادعا می‌کرد که به من وحی شده که «شاه انشان در زیر پای من له خواهد شد، کشور او به دست من خواهد افتاد، دارایی‌های او را من به غنیمت خواهم گرفت».

همین که سپاه کوروش به کنار دیواره‌های بابل رسید مردم بابل به ندای کاهنان مردوخ برضد نبونهدید شوریده شهر را بر روی ایرانیان گشودند. ایرانیان به فرماندهی گاوبروو (شاید برادر کوروش) در روز ۲۳ شهریورماه ۵۳۹ پم به آرامی و مسالمت وارد بابل شد. نبونهدید متواری شد. معبد بزرگ مردوخ در محاصره ایرانیان درآمد تا گنج‌خانه بزرگش مورد تعرض قرار نگیرد. برای پاس‌داری از دیگر معابد بزرگ میان‌رودان نیز ترتیب مشابهی اتخاذ شد.

دستور داده شد که هیچ ایرانی‌ئی با سلاح به‌هیچ معبدی نزدیک نشود. ورود سپاهیان به‌درون معابد نیز به‌کلی ممنوع اعلام شد.

کوروش در روز هشتم مهرماه با شکوه و جلال شاهانه وارد بابل شد. خیابانهای بابل به‌فرمان کاهنان و بزرگان شهر با فرشهای رنگین مفروش شده بود. همهٔ سران بابل و با آنها بسیاری از مردم شهر به‌پیشواز کوروش بیرون آمده بودند، و در پشت سر کوروش وارد شهر شدند. کوروش ضمن خطاب‌ه‌ئی به‌همهٔ مردم شهر اعلام کرد که هدفش آرامش و آسایش مردم بابل و میان‌رودان است؛ و تأکید کرد که هیچ‌کس مورد پی‌گرد قرار نخواهد گرفت و هیچ‌کس بازداشت نخواهد شد و به‌هیچ‌کس تعرض نخواهد رفت. او به سپاهیان و کارگزاران دستگاه سلطنت نبونید همه‌بخشا (عفو عام) داد. او سپس برای زیارت مردوخ وارد معبد شد، در پیش‌گاه مردوخ سر خم کرد، به‌او سلام کرد و دست او را گرفته مراتب تعظیم را به‌جا آورد و کاهنان به‌نمایندگی از مردوخ به‌او برکت دادند. نبونید که در بابل متواری بود توسط مردم شهر یافته و دست‌گیر شد. کوروش او را به‌شوش تبعید کرد تا بقیهٔ عمرش را زیر نظر به‌سربرد. در سال‌نامهٔ بابلی در دنبالهٔ این گزارشها می‌خوانیم که کوروش فرمان‌نوسازی دیوارهای شهر بابل را صادر کرد و خودش برای این کار پیش‌قدم شد و سنگ و خشت و سطلهای آب و سبدهای گل برد، و همگان با دیدن این اقدام او با شور و شوق مشغول کار برای ساختن دیوارها شدند. کوروش با این اقدام نشان داد که درصدد مستحکم و آباد کردن بابل است و بیش از شاهان پیشین به‌این شهر توجه دارد. ارتش نبونید دست‌نخورده ماند و به‌اطاعت کوروش درآمد. همهٔ کارگزاران نبونید نیز در شغل‌هایشان ابقاء شدند و بلندپایه‌ترین‌هایشان به‌مشاوران شاه در امور بابل تبدیل شدند.

در چند نوشته از کاهنان بابل که از آن‌زمان بازمانده است خبر داده شده که افتادن بابل به‌دست کوروش تا چه اندازه مردم میان‌رودان را خشنود کرده است. در برخی از اینها نفرین‌هایی به‌پشت سر نبونید فرستاده شده است. در یکی از اینها می‌خوانیم که «باشد که نبونید در دنیای زیر زمینی به‌بند افتد و شکنجه شود؛ و هنگامی که مردوخ با شادی و مهربانی نظاره‌گر پادشاهی مهرورز کوروش است باشد که همهٔ یاران پیشین نبونید در بندهای گران افتند». ولی کوروش بزرگوارتر از آن بود که کارگزاران نبونید را بازداشت یا زندانی کند. او می‌خواست که آنها با دیدن مهرورزی‌های او دگرگون شوند و با تجربه‌هایی که اندوخته‌اند به‌خدمت اهداف تمدنی او درآیند و خدمت‌کاران بشریت شوند. او می‌دانست که انسانها را با تربیت درست می‌توان ساخت و به‌سازندگی واداشت. این چیزی بود که او از

تعالیم زرتشت آموخته بود. زرتشت گفته بود که انسان ذاتاً نیک‌اندیش و نیک‌خواه است ولی حاکمان زورگویی بدسرشت سبب بدکاری انسانها می‌شوند. در سخن از زرتشت این‌را از سرودهای گاتَه خواندیم.

با ورافتادن سلطنت بابل، سرزمینهای تابع بابل در شام و فلسطین نیز به‌عنوان میراث بابل به‌قلمرو شاهنشاهی افزوده شدند و مرز کشور شاهنشاهی به‌دریای مدیترانه و غزه رسید. سران شام (حمات، حلب، فینیقیه، کنعان، عمّون، دمشق، ایدوم) و شیوخ شمال عربستان با شنیدن خبر پیروزی کوروش در بابل و از میان برداشته شدن نبونهد شادمانه به‌بابل آمدند، و چنان‌که در استوانهٔ بابلی آمده است بر دستهای کوروش بوسه زدند و ابراز اطاعت کردند.

گاؤبروو به‌شهریاری بابل منصوب شد، و سرزمینهای ماورای غربی فرات تا دریای مدیترانه - که از آن‌زمان نام «آشوریّه»^۱ گرفت (زیرا منسوب به‌کشور پیشین آشور بود) - جزو شهریاری گاؤبروو شدند. همهٔ امیران خاندانهای حکومت‌گر محلی که توسط نبونهد برکنار شده بودند به‌مقامهای پیشینشان برگردانده شده فرمان‌پذیر گاؤبروو شدند.

برای احیای امارتهای اسرائیل و یهودا که از زمان نبوخذ نصر برچیده شده بودند و خاندانهای سرانشان به‌بردگی به‌بابل برده شده بودند نیز کوروش فکری اندیشید که شامل برگرداندن بازماندگان آن خاندانها به‌اسرائیل برای بازسازی کشورشان بود. او سران یهود که در بابل به‌اسارت می‌زیستند را طلبد و دربارهٔ بازگرداندن یهودان به‌کشورشان با آنها کنکاش کرد. آنها به‌او اطلاع دادند که چه شمار از یهودان در میان‌رودان می‌زیند، و نیز به‌او اطلاع دادند که زیورها و ظروف آلات معبد اورشلیم را که نبوخذ نصر ویران کرده بوده به‌بابل آورده شده و در خزانهٔ خدای بابل نگهداری می‌شود. کوروش فرمود تا از آنها سیاهه‌برداری شود تا در فرصت مناسبی که سران یهود صلاح بدانند به‌اورشلیم برگردانده شود؛ و به‌یکی از سرانشان که از مشاوران نبونهد در امور کشور یهودیه بود و نام بابلی شیش‌بصر داشت فرمود که برای بازگرداندن قوم از بردگی رسته‌اش و نیز اثاث معبد اورشلیم اقدامات لازم را انجام دهد. متن نوشتهٔ کاهنان اسرائیلی در تورات در این باره را پائین‌تر خواهیم خواند.

کوروش نسبت به‌متولیان پیشین همهٔ معابد و خداخانه‌های مناطق مختلف میان‌رودان و شام و شمال عربستان که نبونهد آنها را جابه‌جا کرده بود همین اقدام را انجام داد. در این باره نیز گزارش بابلی را پائین‌تر خواهیم خواند.

پس از آن‌که کوروش به‌پارس برگشت گاؤبروو با مردم بابل همان رفتار خشودگرانه‌ئی

۱. آشوریّه را بعدها یونانیان و رومیان سوریه گفتند، و این نام تا امروز مانده است.

داشت که منظور نظر کوروش بود. در سندهای بازمانده از سالهای شهریارِ گاؤبرو و که مردم بابل برای امور خودشان می‌نوشته‌اند عباراتی دیده می‌شود که نشان از عزت بسیار زیاد او نزد مردم بابل دارد، تا جایی که می‌بینیم در گزارش یک محاکمه در یکی از شهرهای جنوب میان‌رودان، مردی در حضور قاضی محلی به سرِ شهریارِ گاؤبرو و سوگند خورده است که راست می‌گوید؛ و قاضی دستور داده که اظهاراتش را ثبت کنند (روی یک خشت ثبت شده است). این عزت برای آن بوده که گاؤبرو و به امور مردم نظارت تام داشته، و می‌کوشیده که بی‌نظمی و ناامنی را از میان بردارد. در سندی می‌خوانیم که مردی شماری گوسفند دزدیده بوده، شناخته و بازداشت شده و قاضی جریمه سنگینی بر او مقرر کرده است. او دادخواهی به‌دربارِ گاؤبرو و می‌فرستد، و گاؤبرو و پس از تحقیق متوجه می‌شود که اتهامش ثابت است، لذا حکم قاضی محلی را تأیید می‌کند و مجرم به‌بازداشتگاهِ بابل فرستاده می‌شود تا جریمه مقرر شده را بپردازد. سند دیگری نشان می‌دهد که گاؤبرو و با برخی از سنتهای اجتماعی مردم بابل توافق نداشته ولی بر آن نیز نبوده که نظام اجتماعی دو هزار ساله مردم میان‌رودان را برهم بزنند. از جمله اینها رسم برده‌داری نزد متولیان معابد است. برده‌داری در ایران وجود نداشته و دربار ایران نیز با آن موافق نبوده، ولی برای الغای این رسم ظالمانه نیز به‌صلاح نمی‌دیده که اقدامی انجام دهد، زیرا چنین اقدامی نظام اجتماعی میان‌رودان را درهم می‌ریخت و اقتصاد آنجا را آشفته و چه بسا که ورشکسته می‌کرد. یکی از سندها نشان می‌دهد که دسته‌ئی از غلامان معبدِ عشتار (واقع در شهر اوروک در جنوب میان‌رودان) گریخته بوده و دست‌گیر شده‌اند. موضوع را به‌گاؤبرو و رسانده‌اند تا درباره‌شان حکم بدهد. او سکوت کرده و امر را به‌سرپرست معبد واگذاشته است. کسانی که این غلامان را به‌معبد برگردانده‌اند به‌سرپرستِ معبد گفته‌اند که گاؤبرو و درباره‌ اینها هیچ فرمانی نداده است. این سخن به‌دستور سرپرستِ معبد بر روی خشتی ثبت شده و برای ما مانده است. ظاهر سخن به‌گونه‌ئی است که گاؤبرو و به‌اینها فهمانده که سرپرستِ معبد نباید بردگان را به‌خاطر فرارشان مجازات کند. این تنها کاری بوده که گاؤبرو و می‌توانسته برای تخفیف آلام بردگان انجام دهد. و باید در نظر داشت که در روزگاری که هر خطای بردگان را کیفرهایی از قبیل بریدن گوش و بینی یا چیدن زبان می‌داده‌اند سپس به‌سخت‌ترین کارهای شکنجه‌بار و امی داشته‌اند، حتی جلوگیری از این کیفرها نیز برای زمانه بسیار پیش‌رفته بوده است. در سندهای بازمانده نشانه‌هایی از بهبود وضعیت اجتماعی بردگان میان‌رودان به‌چشم می‌خورد، مثلاً می‌بینیم که بردگان وارد بازار حرفه و صنایع شده‌اند و برای خودشان کار می‌کنند و مالیات به‌ارباب می‌پردازند. بردگانی را نیز می‌بینیم که دارای

پاره‌زمینی شده‌اند که بیشینه درآمدش به خودشان تعلق می‌گیرد. در کارگاه‌های معابد نیز می‌بینیم که زنان بیگار جایشان را به بردگان داده‌اند، و معلوم است که اصلاحاتی برای بهبود وضعیت زنان نیز انجام گرفته است که به نوبه خود به بهبود وضعیت بردگان نیز کمک کرده است. بردگانی نیز می‌بینیم که در کارگاهها مشغول کارآموزی‌اند. حضور بردگان در بازار سوداگری خرده‌پا نیز در سندهای بازمانده مشهود است. اینها خبر از اصلاحات گام‌به‌گام و آهسته‌ئی می‌دهد که به فرمان کوروش بزرگ برای بهبود اوضاع انسانی و حفظ حیثیت انسانها در میان‌رودان انجام می‌گرفت.

مهمترین گامی که در زمان کوروش بزرگ برای بهبودی اوضاع انسانی در میان‌رودان و جلوگیری از افتادن مردان و زنان آزاده به بردگی برداشته شد لغو قانونی بود که مقرر می‌کرد بدهکار اگر نتواند بدهکاریش را بپردازد باید خودش یا یکی از فرزندان را به طلب‌کار بفروشد. این قانون از زمان حمورابی تا آن زمان در میان‌رودان - به‌عنوان حکم شرعی و آسمانی - برجا مانده بود. عقاید ریشه‌دار دینی مردم میان‌رودان مانع از آن بود که کوروش بزرگ بتواند اصلاحات را به گونه‌ئی به‌پیش ببرد که دل‌خواهش بود. مردم خودشان داوطلبانه فرزندان‌شان را برای غلامی و کنیزی معبد می‌بردند و در اختیار کاهنان قرار می‌دادند؛ و معبد حق داشت که اینها را در بازار به فروش برساند تا برای همیشه در بردگی بمانند. این از جمله احکام شرعی بود که نمی‌شد به آن دست زد. بیگاری بر روی زمینهای کشاورزی و در نخلستانهای معبد، در کارگاههای معبد، در چوپانی رمه‌های بزرگ گاو و گوسفند معبد، نیز از رسوم معمولی بود که مردم داوطلبانه برای رضای خدا و حصول بهشت انجام می‌دادند. این رسوم گرچه در نظر ایرانیان ظالمانه بود ولی نمی‌شد که به آن دست زد؛ زیرا اینها را احکام شرعی دیرینه مقرر کرده بود و مردم قبول داشتند و اجرا می‌کردند، و هر قانونی که ناقض این احکام شرعی بود از طرف مردم به‌عنوان احکام ضد شرعی و کافرانه تلقی می‌شد و قابلیت اجرایی نمی‌یافت. معابد (دستگاه فقاهت میان‌رودان) واقعاً مردم را غارت می‌کردند، ولی برای تغییر این وضعیت و آشنا کردن مردم با حقوق واقعی خودشان به‌گذشت زمان و نسلها نیاز بود. بالا رفتن بهای زمین کشاورزی و خانه و نیز اجاره‌بها در بابل در اواخر عمر کوروش و دوران سلطنت داریوش بزرگ - که در برخی اسناد کشف شده دیده می‌شود - خبر از تحولی می‌دهد که اصلاحات کوروش بزرگ در جهت بهبودی بخشیدن به وضع زندگی اقشار سابقاً محروم ایجاد کرده بوده است.

با رسیدن مرزهای شاهنشاهی ایران به دریای ایژه از یک سو و دریای مدیترانه از سوی

دیگر، بزرگترین شاهنشاهی‌ئی که چشم تاریخ تا آن زمان به خود دیده بود بر صحنهٔ جغرافیای جهان ظاهر شد؛ شاهنشاهی‌ئی که علاوه بر سراسر فلات ایران، امپراتوریهای پیشین بابل و آشور و لیدیه و آرمینیه و پاشاهیهای کوچک جنوب اناتولی را در بر می‌گرفت.

اینک شاهنشاهی ایران در نزدیکی غزه با کشور فرعون مصر همسایه شده بود. روابط کوروش با فرعون مصر حسنه بوده، زیرا برای ساختن کاخ شاهنشاهی در پاسارگاد از خدمات هنرمندان سنگ‌تراش و پیکره‌ساز مصری استفاده شده است، و این را می‌توانیم در نقشی بینیم که از کوروش بزرگ در پاسارگار برجا مانده است و اثر هنر مصری در آن آشکار است. در بنای آرام‌گاه کوروش بزرگ که در زمان خود او ساخته شده نیز حضور هنرمندان مصری هویدا است، و این بنا - که یک بچه‌هرم کوچک است - ما را به یاد هرمهای بزرگ مصر می‌اندازد. شاید هم کوروش سفری به مصر کرده بوده و معماری مصر را از نزدیک دیده و مهندسان و معمارانی را از مصر با خودش آورده بوده است، زیرا در مجموعهٔ کاخ شاهنشاهی که در پاسارگاد ساخت بازتاب معماری مصر به‌گونهٔ آشکاری خودنمایی می‌کند. پزشکان مصری نیز در دربار او بودند که شاید ره‌آورد همین سفر او بوده است. نقشی از فروهر کوروش اول (نیای بزرگ کوروش بزرگ) بر بنای یادبود ویژه که یک ستون‌وارهٔ سنگ یک‌پارچه است و در جای خاصی از کاخ کوروش برپا داشته شده بوده هنر مصری را به وضوح نشان می‌دهد، حتی رختی که فروهر بال‌دار کوروش اول در این نقش بر تن دارد تزیینات حاشیه‌اش شبیه تزیینات رخت مصری است. تاج گلی که بر روی سر این فروهر نهاده است نیز بازگویندهٔ هنر مصری است. بر بالای سر این فروهر بال‌دار به‌سه زبان پارسی و بابلی و خوزی نوشته شده است «من ام کوروش شاه، هخامنشی».

کسانی به‌غلط می‌پندارند که این خود کوروش بزرگ است. ولی بالهائی که در دو سوی تنش قرار داده‌اند و او را در حال پرواز به‌تصویر کشیده‌اند خبر از آن می‌دهد که فروهر کوروش اول (نیای کوروش بزرگ) است، و به‌فرمودهٔ کوروش بزرگ ساخته شده است.

امپراتوری پیر و فرتوت‌شدهٔ مصر در این زمان آخرین نفسهای تاریخیش را می‌کشید، و تاریخ اراده کرده بود که آن کشور باستانی و شکوهمند را نیز ضمیمهٔ شاهنشاهی ایران کند؛ و این را در گفتار بعدی دنبال خواهیم کرد.

شخصیت کوروش بزرگ

همهٔ نشانه‌ها بیان‌گر آن است که هدف کوروش از کشورگشایی ایجاد یک جامعهٔ جهانی

مبتنی بر امنیت و آرامش و دور از جنگ و ویران‌گری بوده است. کوروش در لشکرکشیها و پیروزیهایش با اقوام مغلوب در نهایت بزرگواری و نیک‌منشی رفتار کرد، و عناصر حکومتی پیشین را مورد بخشایش قرار داده در مقام‌هاشان ابقا کرده مطیع و منقاد خویش ساخت. چنان که پس از تسخیر لیدیّه کروسوس شاه مغلوب لیدیّه را - در عین آن که متجاوز و آغازگر جنگ بود - بخشود و نواخت و در نتیجه از او یک فرمانده مطیع و باوفا ساخت. آن‌گونه که گزینوفون نوشته است، کروسوس و ارتش لیدیّه در آینده برای پیش‌برد هدفهای امنیت‌گسترانه کوروش نبردها کردند.

کوروش که شخصیتی آزاداندیش و عاری از تعصب بود، خدایان و دینهای اقوام مغلوب را به رسمیت شناخت، همگان را در اجرای مراسم دینی‌شان آزاد گذاشت، معابدشان را زیر پوشش کمکهای سلطنتی قرار داد، و به این وسیله قلوب همه ملل مغلوب را به سوی خویش جلب کرد. چشم تاریخ تا آن هنگام چنان فاتح پرمهر و شفقتی را به خود ندیده بود، و اقوام مغلوب در برابر این همه مهر و بزرگواری چاره‌ئی جز محبت او را نداشتند و دوستی او در دل همه اقوام زیر سلطه ایران ریشه دواند.

کوروش بزرگ با ایمان استواری که به اهورمزدا داشت جهان‌گشایی را به هدف برقرار کردن آشتی و امنیت و عدالت و از میان بردن ستم و ناراستی انجام می‌داد، و در فتوحاتش چندان نسبت به اقوام مغلوب بزرگ‌منشی و مهر و عطوفت نشان داده بود که داستان رأفتش به همه جا رسیده بود. او در هیچ‌جا به معابد و متولیان دین ملل مغلوب آسیبی نرسانده بود، و حتی هر جا در اثر جنگ تلفاتی به مراکز دینی و معابد وارد شده بود دستور می‌داد تا آنها را به هزینه دربار ایران بازسازی کنند. در سندی که کاهنان معبد مردوخ به یادگار سقوط بابل نوشته‌اند، و در اوائل سده بیستم در عراق کشف شده است، تأکید شده که مردوخ پشتیبان کوروش بوده و دست او را گرفته در ایران به پیروزی رسانده سپس بابل را نیز به او سپرده است. در این سند گفته شده که وقتی کوروش وارد بابل شد، مردوخ نیز در پیشاپیش او بود و زمینه‌های پیروزی او را فراهم می‌آورد. نوشته کاهنان بابل درباره کوروش چنین است:

چون مردم از دست ستمهای نبونید به فغان آمدند خدای خدایان - مردوخ - فغانشان را شنید و از نبونید به خشم شد. خدایان دیگر نیز از این که به بابل انتقال داده شده بودند از نبونید در خشم بودند. خدای خدایان مردوخ ذوالجلال به همه اماکنی که ویران شده و به همه ساکنان سومر و آگاد که مانند جنازه شده بودند توجه نمود و به آنها نظر عطوفت و رحمت افکند. او به همه سرزمینها سر کشید و جویای یک پادشاه درست‌کار شد تا او را

برانگیزد. این پادشاه کوروش شاه انشان بود که مردوخ پادشاهی جهان را به او بخشید و گوتی‌ها و مادها را به زیر پاهای او افکند و لقب شاه سراسر گیتی به او داد و این را به مردم جهان ابلاغ کرد. کوروش نسبت به همه مردمی که مردوخ به اطاعت او کشانده بود با دادگری و مهربانی رفتار کرد. خدای خدایان مردوخ یاور بندگانش بود و با شادی به کوروش نگرست و به کارهای نیک او و قلب دادگر او برکت داد به او فرمود که به سوی شهر او [بابل] رهسپار شود. او دست کوروش را گرفت و او را به راه افکند و خودش همچون چون یک دوست و رفیق راه در کنارش حرکت کرد. سپاه بی‌شمار کوروش که همچون سیلاب بر زمین جاری بودند و شمارشان را کسی نمی‌دانست جنگ‌ابزارهاشان را در کنار خودشان گرفته با آرامش به راهشان ادامه دادند. او به کوروش یاری کرد که بی‌جنگ و خون‌ریزی وارد شهر او - بابل - شود و هیچ‌گزندی به شهر و مردم شهر نرسد. او شاه نبونید را که وی را نمی‌پرستید تسلیم کوروش کرد. همه ساکنان بابل و مردم سومر و آگاد و شاهزادگان و امیران در پیش‌گاه کوروش سر فرود آوردند و بر پاهایش بوسه زدند. همگی از این که او شاه شده بود خشنود بودند و هلهله می‌کردند، و چهره‌هاشان از خرمی می‌درخشید. همه مردم از سروری او با شادی و خوش‌دلی استقبال کردند زیرا به یاری او زندگی دوباره یافته بودند و شهرهاشان از تباهی و ویرانی رسته بود. همگان شادمانه به او خوش آمد گفتند و نامش راست‌دند.

کوروش پس از تسخیر بابل همه‌بخشا داد (اعلان عفو عمومی کرد)؛ ادیان بومی را آزاد و محترم اعلام کرد؛ برای جلب محبت مردم میان‌رودان و آموزش همزیستی عقیدتی به انسانها، مردوخ که کهنترین خدای بابل بود را به عنوان خدای خدایان میان‌رودان به رسمیت شناخته در پیش‌گاهش کرنش کرده بردستش بوسه زد و او را نیایش گفت. او نه تنها هیچ‌کس را به بردگی نگرفت بل که به همه برده‌شدگان شاه بابل آزادی داد، و سپاهیان را از تجاوز به مال و جان رعایا بازداشت. در استوانه معروف به «اعلامیه حقوق بشر»، این پادشاه انسان‌دوست چنین آمده است:

من ام کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه شکوهمند، شاه بابل، شاه سومر و آگاد، شاه چهار گوشه جهان، پور کام‌بوجیه شاه بزرگ شاه انشان، نوه کوروش شاه بزرگ شاه انشان، تخمه چیش پیش شاه بزرگ شاه انشان، از دودمان شاهان روزگاران دور، شاهی که «بل» و «نبو» سلطنتش را مورد عنایت خویش قرار داده‌اند و قلبشان از سلطنت او خشنود است.

من هنگامی که با مسالمت و آرامش وارد بابل شدم در میان هلهله‌های شادی مردم [بابل] جایگاه سلطنتی خویش را در کاخ و تخت‌گاه تحویل گرفتم.

سرور بزرگ مردوخ دل‌های نیک‌مردان بابلی را با من که بابل را دوست می‌دارم همراه ساخت، زیرا می‌داند که بر آن‌ام که او را تعظیم کنم و بستایم. سپاه بزرگ من در آرامش و نظم وارد بابل شدند. من به هیچ‌کس اجازه ندادم که مردم سومر و آگاد را هراسان کند. من داراییهای مردم بابل و اطرافش را از دست‌برد در امان داشتم. مردم بابل که نبونید تکالیفی را بی‌توجه به‌اراده و حکم خدایان بر آنها تحمیل کرده بود را من از تکالیف تحمیلی رها کردم و آزادی بخشیدم.

سرور بزرگ مردوخ از کردارهای نیک من شاد شد. او رحمتها و الطاف بی‌پایان خویش را نثار من کرد که کوروش‌ام و او را می‌ستایم، و نثار کام‌بوجیه کرد که پسر من و از ریشه من است، و نثار همه سپاهیانم کرد. ما همگی به احترام او در پیش‌گاهش ایستادیم و او را ستودیم. به فرمان او همه شاهان سرزمینهای گوناگون جهان از دریای بالا تا دریای پائین (از دریای مدیترانه تا دریای پارس)، چه آنها که در کاخها بر تخت می‌نشینند و چه آنها که در جاهای دوردست در خانه‌های نوع دیگر ساکن‌اند و نیز شاهان نواحی غربی که در چادر به سر می‌برند (شیوخ بیابانهای شرقی شام و شمال عربستان)، همگی باجهاشان را در بابل به نزد من آوردند و سر بر پاهایم سوختند. در همه سرزمینها از بابل تا آشور تا شوش - آگاده، ایشوننه، زامبان، می‌تورنو، دیر، آبادیهای گوتیان، اماکن مقدس در سمت دیگر دجله - من پیکره‌های خدایان که مدت‌های درازی معابدشان متروک مانده بود و در اینجا (در بابل) اقامت داده شده بودند را به جایگاه اصلی‌شان برگرداندم تا در آرامش در جایگاه ابدی خودشان به سر برند. من مردم این سرزمینها را گرد آوردم و همه‌شان را به سرزمینهای اصلی خودشان برگرداندم و دارایی‌هایشان را به آنان باز دادم. من خدایان سومر و آگاد را که نبونید، بی‌توجه به خشم سرور بزرگ مردوخ، به بابل منتقل کرده بود را به فرمان مردوخ بزرگ در معابد پرشکوه اسکان دادم تا از آرامش ابدی برخوردار باشند. باشد که همه خدایانی که به دست من در جایگاه‌هایشان اسکان یافته‌اند همه‌روزه در پیش‌گاه بل و نبو برای من دعا کرده طول عمر و سلامت را از درگاه مردوخ برای من بطلبند. باشد که آنها به سرورشان مردوخ بگویند: «عنایت خویش را شامل حال کوروش - شاهی که تو را می‌ستاید - و پسرش کابوجیه کن».

من امنیت و آرامش را برای مردم همه سرزمینها آورده‌ام. همه مردم بابل برای دوام

پادشاهی من دعا می‌کنند. من تقدیمی روزانه به معابد که مایان و گوسفند است را افزایش خواهم داد و بیش از آنچه که تا کنون تقدیم می‌شده است را تقدیم خواهم کرد. من دیوار خشتی شهر بابل که پیش از این یک پادشاهی شروع به ساختن آن کرده بود ولی ناتمام گذاشت چنان که بخشهای بیرونی شهر را نپوشانده است را با آجر و ساروج خواهم ساخت و حفاظ شهر را تقویت خواهم کرد. من این را خواهم ساخت و کارهای ناتمام آنها را به اتمام خواهم رساند. دروازه‌های بزرگ شهر را من با مس خواهم پوشاند، و پایه‌هاشان را از برونز خواهم ساخت. یک نوشته بر دروازه که نام آشوربانی پال - شاهی که پیش از من بوده است - را برخورد دارد و من آن را در وسط آن [دروازه بزرگ] دیده‌ام را دست نخواهم زد تا برای ابد باقی بماند.

یک سند بابلی که نوشته کاهنان مردوخ است نیز به مانند خود کوروش درباره کوروش داوری کرده است. این سند گواهی می‌دهد که هرچه کوروش در استوانه‌اش نویسانده است حقیقی و راست است:

در ماه نisan در یازدهمین روز (روز ۱۲ فروردین) که خدای بزرگ بر تختش جلوس داشت... کوروش به خاطر باشندگان بابل امان همگانی اعلان کرد... او فرمود تا دیوار شهر ساخته شود. خودش برای این کار پیش‌گام شد و بیل و کلنگ و دولچه برداشت و شروع به ساختن دیوار شهر کرد... پیکره‌های خدایان بابل، هم نرینه هم مادینه، همه را به جاهای خودشان برگرداند. اینها خدایانی بودند که سالها بود از نشیمن‌گاهشان دور کرده شده بودند. او با این کارش آرامش و سکون را به خدایان برگرداند. مردمی که بیچاره شده بودند دیگر باره به فرمان او توان یافتند، زیرا پیشترها نانشان را از آنها گرفته بودند و او نانشان را به ایشان بازگرداند...

اکنون به همه مردم بابل روحیه نشاط و شادی داده شده است. آنها همچون زندانیانی اند که درهای زندانشان گشوده شده باشد. به کسانی که در اثر فشارها در محاصره بودند آزادی برگشته است. همه مردم از این که او (یعنی کوروش) شاه است خوشنودند.

در اسفندماه ۵۳۹ مادر کوروش درگذشت. کوروش در این زمان در پارس بود. مردم بابل و سراسر سرزمین اکاد با شنیدن این خبر سوگوار شدند. به نوشته سال‌نامه بابلی «همه مردم با سینه‌های باز و موهای پریشان برای سوگواری بیرون آمدند. سوگواری از ۲۷ آذار تا ۳ نisan ادامه داشت».

این گزارش کوتاه که کاهنان کلدانی نوشته‌اند نشان می‌دهد که مردم میان‌رودان چه

بزرگواریهائی از کوروش بزرگ دیده بوده‌اند و چه حرمت و عزتی برای او قائل می‌شده‌اند. متن نوشته چنان است که خود مردم بی‌آن که کسی فرموده باشد برای شریک شدن در اندوه کوروش مراسم عزاداری یک‌هفته‌یی با این شکوه و عظمت که در نوشته بازتاب یافته است برگزار کرده‌اند. لازم به توضیح نیست که چنین واکنشی تلاشی از سوی آنها برای بیان قدردانی از رفتار نیکو و پسندیده‌ئی بوده که از کوروش دیده بوده‌اند.

این بود رفتار کوروش ایرانی نژاد با اقوام مغلوب؛ و این بود آن چه سران و کاهنان بابلی درباره کوروش بزرگ نوشته‌اند. به جرأت می‌توان گفت که تاریخ جهان شخصیت سیاسی‌ئی به بلندآوازی کوروش بزرگ را به خود ندیده است. اسکندر مقدونی نزد غربیان و عمر ابن خطاب نزد عربها و مسلمین غیرشیعی بلندآوازه‌اند، ولی هیچ‌کدام از این دو نتوانسته‌اند و شایستگی را نداشته‌اند که همچون کوروش اتفاق نظر کلیه اقوام و ملل جهان را در ستایش خویش کسب کنند. این مزیت در تاریخ بشر فقط برای کوروش بزرگ مانده است.

از نظر انسان‌دوستی و بزرگ‌منشی و نیک‌رفتاری و مهرورزی و مداراگری نیز هیچ شخص سلطه‌گری را در تاریخ جهان نمی‌توان یافت که بشود با کوروش بزرگ مقایسه کرد. از نظر اثرگذاری بر حرکت تاریخ جهانی نیز کوروش بزرگ یک شخصیت یکتا و منحصر به فرد است که هم‌تا ندارد.

پیش از این دیدیم که شاهان آشور و بابل با اقوام مغلوب چه رفتاری داشتند. در اینجا سندی که آشور بانی‌پال به مناسبت پیروزی بر شاه خوزیه به سال ۶۴۰ پم از خود به جا گذاشته را می‌آورم و آن را با کردارهای کوروش بزرگ و آن چه که کاهنان بابلی و انبیای یهود و تاریخ‌نگاران یونانی درباره کوروش نوشته‌اند مقایسه می‌کنیم:

من شوش، شهر بزرگ مقدس، جایگاه خدایان ایشان، مأوای اسرار ایشان را به اراده خدایانم آشور و عشتار گشودم. من وارد کاخهایش شدم و با شادی در آنجا نشستم. در گنج‌خانه‌هایش را گشودم که در آنها سیم و زر و خواسته و مال فراوان بود، آن چه را که شاهان پیشین تا شاه کنونی عیلام در آنها گرد آورده بودند و تا کنون هیچ غریبه‌ئی جز من بر آنها دست نیافته بود، من همه را به غنیمت گرفته به کشورم آشور بردم... زیورآلات، نشانهای سلطنتی، جنگ‌افزارها، همه‌گونه اثاث کاخها که شاه روی آنها جلوس می‌کرد و می‌خوابید، ظروفی که در آنها غذا می‌خورد، همه را به غنیمت گرفته به آشور بردم. من آجرهای معبد شوش را که با سنگ لاجورد تزیین شده بود، و تزئینات معبد را که از مس صیقلی زرانودود ساخته شده بود، همه را در هم شکستم. شوشیناک خدای جادوگر که در

جای رازآمیز نشیمن دارد و کسی ندیده است که چه‌گونه خدایی می‌کند (یعنی کسی به خدایی او معترف نیست)، و خدایان دیگر که در سومودو و لاکامار بودند، این خدایان را با زیورآلاتشان و اثاثیه‌هایشان و ثروت‌هایشان و کاهنانشان همه را به آشور بردم. ۳۲ پیکره سلطنتی که از زر و سیم و مس ریخته شده یا از مرمر سفید تراشیده شده بود را من به آشور بردم... من همه متولیان معابد عیلام را کشتار کردم. من پیکره‌های گاوهای نرِ خشمینی که در برابر دروازه‌های معابد نصب شده بودند را از جا کردم. من معابد عیلام را با خاک یک‌سان کردم و خدایانش را به اسارت بردم. سپاهیان من وارد باغستان مقدس شوش شدند که هیچ بیگانه‌ئی تا کنون از کنارش نگذشته بود. سپاهیان من این باغستان را به آتش کشیدند. من گورهای شاهان پیشینه و پسینه شوش که از خدایم عشتار نترسیده بودند (تقوای عشتار نداشتند) و به‌پدران من که شاه بودند اهانت کرده بودند را زیرورو کردم، لاشه‌هایشان را از گورها برآورده در معرض آفتاب قرار دادم سپس استخوان‌هایشان را به آشور بردم. من به مسافت یک‌ماه و ۲۵ روز راه عیلام را تبدیل به ویرانه و بیابان کردم و در زمین‌های نمک پاشاندم. من دختران و زنان خاندان شاهی و خاندانهای قدیم و جدید شاهان عیلام، امیران و ده‌خدایان آبادیهایش، همه ساکنین مرد و زن و چارپایان بزرگ و کوچک را که شمارشان افزون‌تر از ملخ بود به اسارت و بردگی بردم. از این‌پس گوره‌خران و آهوان و ددان از برکت وجود من با امنیت و آرامش در شهرهای عیلام خواهند زیست. از این‌پس بانگ شادی انسان و صدای سم ستوران در عیلام به گوش نخواهد رسید، زیرا فریادهای شادی انسانها و جانوران اهلی به‌دست من از عیلام رخت بریسته است.

چنین بود لشکرکشی‌های جهادگرانه پیامبرشاهان قوم سامی، و چنان بود لشکرکشی‌های رهایی‌بخش کوروش بزرگ و شاهنشاهان ایرانی پس از او. کاری که نبوخذ نصر بابل‌ی پس از این آشور بانی‌پال در اورشلیم با یهودیان کرد نیز نسخه دیگری از چنین رفتار خشنوت‌آمیزی بود، و داستان دردآورش در تورات آمده است. پیش از او نیز شاه آشور در سال ۷۲۰ پم با شهر سامره (پایتخت اسرائیل) همان‌کرده بود، چنان‌که شهر سامره تا چند سده بعد نیز آباد نشد. پیشترها خود این مردم اورشلیم و سامره نیز در زمان شاهانشان داوود و سلیمان با مردم بسیاری از شهرهای فلسطینی همان‌کرده بودند که آشور بانی‌پال و نبوخذ نصر با شوش و سامره و اورشلیم کردند، و داستان کشتارهای همگانی و شهرسوزی‌های وحشیانه توسط اسرائیلیان به فرمان خدایشان در تورات آمده است که در جای خود خواهیم خواند، و خواهیم

دید که آنها بچه‌های مردم شهرهای مغلوب را نیز به‌آش می‌سوزاندند.

رفتار شاهان سامی با مردم مغلوب - عموماً - به‌همین‌گونه بوده است؛ زیرا آنها پیامبران خدایشان بودند و مأموریت داشتند که پرستندگان خدایان بیگانه را نابود و شهرهاشان را ویران کنند. لشکرکشیهای آنها جهاد برای نابود کردن دینهای دیگر بود که ادیان باطل شمرده می‌شدند؛ و نابود کردن دینها نیز با نابود کردن پیروان آن دینها انجام‌شدنی بود.

ولی لشکرکشیهای کوروش هدف تمدنی و جهان‌سازی و انسان‌سازی داشت. هدف او تأمین امنیت و آرامش برای مردم جهان بود، و این چیزی بود که او از تعالیم زرتشت آموخته بود. آرزوی زرتشت آن بود که سلطنت خوب (وُهوختَر) بر جهان حاکم شود و آرامش و آسایش برقرار گردد. انجام این مأموریت را کوروش بزرگ بر دوش خودش نهاده بود.

در سند کوروش بزرگ خواندیم که «در همهٔ سرزمینها... من پیکره‌های خدایان... را به‌جایگاه اصلی‌شان برگرداندم... مردم این سرزمینها را گرد آوردم و همه‌شان را به‌سرزمینهای اصلی خودشان برگرداندم و داراییهایشان را به‌آنان بازادم».

متن نوشته‌های انبیای اسرائیلی در تورات نیز گواهی می‌دهد که کوروش بزرگ چنین خدمتی به‌اقوام کرده است. کافی است که رفتار او با جماعات یهودی که پیش از آن توسط آشوریان و شاهان بابل به‌میان‌رودان کوچ داده شده در آبادیهای میان‌رودان اقامت اجباری داشتند را مورد مطالعه قرار دهیم تا بدانیم که او چه‌گونه شاه آزادی‌پرور و انسان‌دوستی بوده است. اینها عموماً برده‌شدگانی بودند که طبق عرف زمانه به‌بردگان شاه فاتح (یعنی کوروش) تبدیل می‌شدند. ولی هدف کوروش از جهان‌گشایی نه برده‌گیری و نه اسارت انسانها بل که آزادسازی بشریت از قید و بند عبودیت بود. رفتار او با یهودان به‌بردگی افتاده و ساکن در میان‌رودان گواه مکتوبی است که تا امروز برای ما مانده است و می‌توانیم که در کتاب آنها بخوانیم. این رفتار یک نمونهٔ مشت از خروار است، و رفتار کوروش با همهٔ ملل مغلوب چنین بود. وقتی بر مبنای نوشته‌هایی که برای ما بازمانده است ستایشهای کاهنان بابل و ستایشهای انبیای یهود از کوروش را می‌خوانیم متوجه می‌شویم که همهٔ ملل مغلوب در آن‌زمان کوروش را این‌گونه می‌ستوده‌اند. از بابلیان و یهودان نوشته‌ها مانده است و از دیگران نمانده است. در آن‌هنگام - بنا به روایت تورات - حدود چهل‌هزار یهودی در میان‌رودان در اسارت و بردگی می‌زیستند. اینها مردمی بودند که توسط شاهان آشور و بابل به‌میان‌رودان کوچانده شده بودند و بیگاری می‌کردند. روایت تورات می‌گوید که اینها همه‌شان بردهٔ شاه بابل بودند. کوروش ضمن یک فرمان رسمی فرمان آزادی همهٔ آنها را صادر کرده آنان را مورد نوازش قرار داده

به آنان وعده داد که وسائل بازگشت به سرزمین خودشان را فراهم سازد و شهرهای ویران شده‌شان را با هزینه دولت بازسازی کند.^۱

این نمونه بازمانده که انبیای اسرائیلی درباره قوم خودشان نوشته‌اند و وارد کتابشان شده است حکایت آزادسازی همه جماعات کوچانده شده و به بردگی افتاده است که توسط کوروش بزرگ آزادی‌شان را بازیافته‌اند، و خود کوروش به آن اشاره کرده است. رفتار بزرگوارانه و انسان‌دوستانه کوروش بزرگ با اقوام مغلوب که در تاریخ قدیم بی سابقه بود، در نظر ملل مغلوب نه رفتار بشری بل که رفتاری خدایی جلوه کرد و از او در نظر همگان یک شخصیت مقدس و مافوق بشری ساخت. فقیهان بابل او را گزیده مردوخ، و انبیای اسرائیلی او را شبان یهوه و مسیح موعود و تجسم عینی خدای دادگستر خواندند. چون که گواهی تورات (و در حقیقت گواهی انبیای اسرائیلی) یک نمونه از قضاوت اقوام مغلوب نسبت به کوروش است، یک مورد از این گواهی را می آورم که انبیای اسرائیلی درباره کوروش گفته‌اند که روح خدا در او حلول کرده است و رفتارش خداگونه است:

خداوند به مسیح خویش کوروش - به همان کسی که من یهوه دست راستش را گرفتم تا به حضور او اُمّت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای شاهان را برگشایم، تا درها را به روی او باز کنم و دیگر هیچ‌گاه بسته نشود - چنین گوید که من پیشاپیش تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را هموار خواهم کرد، درهای برنجین را خواهم شکست، چفت و بندهای آهنین را خواهم برید، و گنجهای زیرزمین و خزائن نهانی را به تو خواهم بخشید، تا بدانی که من یهوه که تو را به نام خود خوانده‌ام خدای اسرائیل‌ام. به خاطر بنده خودم یعقوب و برگزیده خودم اسرائیل هنگامی که مرا نشناختی تو را به نام خود خواندم و ملقب ساختم. من یهوه استم و دیگری نیست و جز من خدائی نیست. من کمر بند تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی... خداوند گوید که حاصل مصر و تجارت حبش و سبا که مردان بلندقامت دارند در پیش روی تو عبور کرده از آن تو خواهد شد و همه تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد و نزد تو خم شده التماس خواهند کرد و خواهند گفت که البته خدا در وجود تو است و دیگری نیست.^۲

کاهنان بابلی نوشتند که خدای بزرگ بابل کوروش را برگزیده است، و انبیای یهود نوشتند که خدای اسرائیل کوروش را برگزیده است. هر قومی ادعا می کرد که کوروش برگزیده

۱. تورات، کتاب عزرا، ۲/۶۴ و ۳/۶-۱۱.

۲. تورات، کتاب اشعیا، باب ۴۵.

خدای او و مورد حمایت خدای او است. هر قومی ادعا می‌کرد که خدای جهان کوروش را برگزیده است تا آزادی و امنیت و آرامش را به بندگان خدا عطا کند. چنین وصفی را ما دیگر دربارهٔ هیچ کدام از شخصیت‌های تاریخی جهان در هیچ زمانی نمی‌بینیم، و این وصفی است که در تاریخ جهان به کوروش بزرگ اختصاص یافته است. هیچ شخصیت دیگری در تاریخ جهان به این گونه مورد حمایت یک دلانۀ همهٔ خدایان دینهای متنازع قرار نگرفته است.

مطالعه‌گر تاریخ با شگفتی می‌بیند که تاریخ همهٔ زمینه‌ها را برای روی کار آمدن کوروش در یک مقطع خاص تاریخی فراهم آورده بود، و همهٔ وسائل را برای تشکیل یک دولت مقتدر و پایدار در اختیار او نهاده بود. بخت با کوروش یار بود و همه‌جا درهای پیروزی بر رویش گشوده می‌شد.

هیچ‌کدام از لشکرکشی‌های کوروش نه جنگ تجاوزکارانه بل که یا اقدام دفاعی یا رهایی‌بخش بود. ما وقتی لشکرکشی‌های کوروش را مورد مطالعه قرار می‌دهیم می‌بینیم که همه بر او تحمیل شد و او در آنها پیروز درآمد. انگار ارادۀ تاریخ چنان بود که در آن برهه سرنوشت جهان متمدن را به او بسپارد تا با برنامه‌های خیرخواهانه‌اش آیندۀ جهان را دگرگونه کند.

کوروش بزرگ از نظر ویژگی‌های شخصیتی چنان رهبری بود که برنامهٔ کاملاً مشخصی برای آیندۀ جهان در سر داشت و درصدد بود که آن را به مرحلهٔ عمل درآورد و جهانی خالی از جنگ و ناامنی و آشوب و چندمرکزی، و مبتنی بر آشتی و همزیستی مسالمت‌آمیز همگانی بسازد که همهٔ مردمش در آسایش و آرامش و امنیت به سر برند. هدف کوروش بزرگ آن بود که بستری فراهم کند که برنامهٔ انسان‌دوستانۀ زرتشت در آن به مرحلهٔ ثمر برسد و چنان شود که از آن‌پس رهبران مردم‌فریب و جنگ‌افروز و تباهی‌آفرین در جهان بروز نکنند و آشوب و ناامنی از جهان رخت بریندد.

اندک‌زمانی پیش از آن که کوروش در پارس به سلطنت برسد، مقتدرترین دولت زمان در بابل بر پهناورترین، ثروتمندترین و متمدن‌ترین کشور جهان تسلط داشت، و چنان می‌نمود که این دولت برای مدت‌های طولانی پابرجا خواهد ماند. نَبُوخَد نَصْر پادشاه این کشور پهناور به چیزی کمتر از خدایی برکل جهان راضی نبود. اما در خلال کمتر از بیست سال جریان تاریخ به گونه‌ئی شگفت‌انگیز عوض شد، و کسی که این جریان را عوض کرد کوروش بزرگ بود. مطالعه‌گر تاریخ حق دارد با خود بگوید که اگر در آن عرصهٔ حساس تاریخی شخصیتی جز کوروش بزرگ در ایران به قدرت رسیده بود، و اگر در غیاب شخصیتی همچون کوروش بزرگ نابه‌سامانی‌های سیاسی بابل پس از نَبُوخَد نَصْر به روی کار آمدن یک شخصیت مقتدر

سامی نژاد در میان‌رودان انجامیده بود، بی تردید جریان تمدن بشری به‌گونه دیگری شکل می‌گرفت. ولی تاریخ برای ایران و ایرانی نقشی را در نظر گرفته بود و اجرای این نقش را برعهده کوروش نهاده بود.

اهمیت کوروش در شکل‌گیری تمدن خاورمیانه برای پژوهنده تاریخ قابل انکار نیست. کوروش به‌عنوان یک شخصیت جهانی زائیده جریان منطقی تاریخ نبود، و در این گفته جای جدال نیست؛ ولی دست سرنوشت برای او چنین مقرر داشته بود که او شخصیت تاریخ‌ساز باشد و با اراده‌اش تحولی اساسی را در خاورمیانه ایجاد کند. کسانی که به‌نقش شخصیت در تاریخ عقیده دارند برای نقش کوروش در سازندگی تاریخ اهمیت ویژه قائل‌اند.

اندیشمندان سیاسی یونان که یک سده پس از کوروش در تلاش ارائه الگوی رهبری ایده‌آل بودند چهره رهبری نمونه و انسان ایده‌آل را در کوروش یافتند و تألیفات سیاسی و اجتماعی‌شان را کم و بیش با توجه به‌الگوی کوروش بزرگ تنظیم کردند. در این زمینه گزینوفون (شاگرد سقراط و دوست و همفکر افلاطون) یک سده و اندی پس از کوروش کتاب کوروش‌نامه را نوشت که در حقیقت خویش ستایش‌نامه کوروش بزرگ است. به‌نظر می‌رسد که گزینوفون یک نسخه از سیره کوروش بزرگ را که در ایران نوشته شده بوده در دست داشته و کتابش را براساس آن نگاشته است، وگرنه یک فیلسوف یونانی هر اندازه هم شیفته شخصیت کوروش باشد، محال بود که بتواند چندان از شاه ایران ستایش کند که اکنون تاریخ‌نگاران غربی مجبور باشند که تلاش کنند تا گفته‌های او را اغراق‌آمیز و خیال‌بافانه بنامند شاید چیزی از عظمت کوروش در نظر غربیان کاسته شود.

به تحقیق می‌توان گفت که کوروش به‌اهمیت نقشی که برای حرکت دادن تاریخ برعهده گرفته بود وقوف کامل داشت. او پیش از حرکت تاریخش تصور واضح تمدنی از مسیر و هدف این حرکت در چشم‌انداز خویش داشت، و دقیقاً می‌دانست که چه می‌خواهد و حرکتش به‌کجا خواهد انجامید. رفتار سیاسی کوروش نشان می‌دهد که هدف او از کشورگشایی و تأسیس دولت جهانی تشکیل یک جامعه آرمانی بوده که همه اقوام و ملل در زیر چتر حمایت یک دولت مقتدر سرتاسری، با احترام به‌هویت فرهنگی یکدیگر، در همزیستی دوستانه و برادرانه زندگی کنند و ستیزه‌ها و کشتارها برای همیشه از جوامع بشری رخت بربندد، و بشریت در آرامش و آسایش و امنیت به‌زندگی و سازندگی ادامه دهد. این آرزویی بود که زرتشت سده‌ها پیش از کوروش تخمش را در اذهان ایرانیان کاشته بود و سراسر عمرش را برای آبیاری آن فعالیت کرده بود.

تصور این که یک نیروی اشغال‌گر پس از براندازی یک دولت در کشور اشغال شده باز حاکمیت را به گردانندگان پیشین بسپارد حتی امروز نیز شگفت به نظر می‌رسد. ولی کوروش در سرزمینهای مفتوحه چنین کرد. او می‌خواست که به حکومت‌گران کشورها درس انسانیت و صلح‌دوستی و خدمت به بشریت آموزد. او می‌خواست که دستگاههای نظامی و ارتش مردم مغلوب را به خدمت‌گزاران بشریت تبدیل کند، و فکر انسان‌ستیزانه «جهاد» را که نتیجه‌ئی جز ویرانی و کشتار و تباهی نداشت را از سرها بیرون کند. تنها با بخشودن مغلوبین و منت نهادن بر آنها، و با آموزش همزیستی مسالمت‌آمیز مبتنی بر دوستیهای متقابل و احترام متقابل به حکومت‌گران پیشین، او می‌توانست که این برنامه بلندپروازانه را به مرحله عمل درآورد.

مرزهای کشور کوروش در شرق فلات ایران زمین از کوههای هندوکش در شرق افغانستان کنونی و سیردریا در شرق ازبکستان کنونی آغاز می‌شد، در غرب مرزهای غربی ایران زمین را درمی‌نوردید و به دریای مدیترانه و دریای ایژه می‌رسید؛ و در شمال از یک سو به بیابانهای شرقی دریای مازندران و از سوی دیگر به کوههای قفقاز و دریای سیاه می‌رسید.

گزینوفون ضمن یادآوری مرزهای پهناور شاهنشاهی در زمان کوروش نوشته که کشور کوروش بزرگ‌ترین و شکوهمندترین بود؛ و این سرزمین پهناور را او به نیروی تدبیرش یک‌تنه با فضیلت و تقوا اداره می‌کرد. او نوشته که کوروش به اقوامی که در این سرزمینها می‌زیستند چنان دل‌بستگی داشت و از آنها مواظبت می‌کرد که انگار همه‌شان فرزندان او بودند؛ مردم این سرزمینها نیز به نوبه خودشان او را پدر و سرپرست دل‌سوز و غمخوار خودشان می‌شمردند. و افزوده که کارگزاران دستگاههای دولتی در زمان کوروش به‌طور کلی به‌همه عهد و پیمانها و سوگندهاشان وفاداری می‌نمودند، و به‌همین سبب بود که همه حکومت‌گران بومی در کشورهای درون قلمرو کوروش به او اعتماد داشتند و از او فرمان می‌بردند و به‌خاطرش می‌جنگیدند.^۱

در جای دیگر ضمن برشمردن فضیلت‌های کوروش بزرگ نوشته که در کوروش ویژگی‌هایی وجود داشت که در هیچ‌کدام از دیگر رهبران و شاهان جهان دیده نشده است «چه آنها که سلطنت را از پدرانشان به ارث بردند و چه آنها که به نیروی تدبیر و شمشیرشان به سلطنت رسیدند»؛ و همین ویژگیها سبب شده بود که همه اقوام و ملل در هر جا که بودند و هر زبانی که داشتند، با جان و دل علاقه‌مند بودند که از او اطاعت نشان دهند و جزو اتباع او باشند، و اراده او را به‌مورد اجرا درآورند.^۲

۱. گزینوفون، کوروش‌نامه، کتاب ۸، فصل ۸/ بند ۱.

۲. همان، کتاب ۱، فصل ۱/ بندهای ۳-۶.

جهان‌گیری^۱ آسان ولی جهان‌داری دشوار است. این سخن در هر زمان و مکان صدق می‌یابد. اسکندر و طغرل و چنگیز و هولاکو و نادر جهان‌گیران توانائی بودند ولی جهان‌داران شایسته‌ئی نبودند، و تداوم حاکمیتشان به ارباب و هراسی وابسته بود که در جوامع زیر سلطه ایجاد کرده بودند. اما کوروش هم جهان‌گیر توانائی بود و هم شیوه جهان‌داری را خوب می‌دانست. او در سرزمینهای مفتوحه اعمال خشونت نکرد، دست به کشتار و غارت نزد شهرها را ویران نکرد، ادیان و عقائد ملل مغلوب را مورد تعرض قرار نداد، و حتی در بیشتر موارد حکومت‌گران مغلوب را در مقام خودشان ابقا کرد و به شیوه‌های ملامت‌آمیز و پدرانیه وفاداری آنان را تأمین نمود. رفتار کوروش با ملل مغلوب چندان بزرگ‌منشانه و انسانی بود که پس از او اندیشه‌وران یونانی به رغم همه خودبزرگ‌بینی کودکانه‌شان که قوم خودشان را تافته جدا بافته از مردم جهان می‌پنداشتند، اخلاق و رفتار کوروش را تا سرحد تمجید ستودند.

گزینوفون که از فیلسوفان یونانی شیفته شخصیت و رفتار و افکار کوروش بزرگ است درباره رفتار کوروش با ملل مغلوب داستانهای بسیار در کتابش آورده است. او که ارمنستان را از نزدیک دیده بوده است (و این را در سخن از او در جای خود خواهیم خواند) نوشته که کوروش در زمان آشتیاگ به فرمان شاه ماد به ارمنستان لشکر کشید، پادشاه ارمنستان شکست یافته به کوهستان گریخت، و مردم برآن شدند که اموالشان را برداشته شهر را تخلیه کنند. کوروش به مردم پیغام داد که هرکس در شهر بماند آسیبی نخواهد دید ولی هرکس گریخت و دست‌گیر شد با او همچون اسیران رفتار خواهد شد. مردم چون این را شنیدند در شهر ماندند. افراد خاندان سلطنتی ارمنستان و گروه محافظانشان در کوهستان به محاصره سپاهیان ایران درآمده دست‌گیر شدند. شاه ارمنستان نیز که به کوهستان پناه برده بود در محاصره افتاد و به فرمان کوروش به او آواز دادند که به زیر آید و خودش را تسلیم کند. شاه ارمنستان بناچار تسلیم شد. کوروش او را به خاطر این که در برابر ایران سر به شورش برداشته و از پیمانی که با شاه قبلی ماد داشته سر باز زده است مورد سرزنش قرار داد؛ و شاه ارمنستان با متانت از موضع خودش دفاع کرد و گفت این کار را به آن خاطر انجام داده است که از زیر بار یک دولت دیگر خارج شده کشورش را آزاد سازد. سرانجام، کوروش زن و فرزندان و اعضای خاندان سلطنت ارمنستان را به او باز داد و او را آزاد ساخت و در مقام پیشینش تثبیت کرد، و برای آن که از احترامش نزد مردمش کاسته نشود او را به گونه شایسته مورد احترام قرار داد و به یکی از وفاداران به خویش تبدیل کرد.^۱

۱. کوروش‌نامه، کتاب ۲، فصل ۴/ بند ۳۱. کتاب ۳، فصل ۱.

گزینوفون در جای دیگر در پیوند با همین لشکرکشی کوروش به ارمنستان نوشته که گروهی از اسیران خالدایی که در همسایگی ارمنستان می‌زیستند را به اردوی کوروش آوردند. کوروش فرمود تا بند از دست و پایشان بردارند و آنان را نزد او حاضر آورند. آنگاه خطاب به آنان گفت: «ما نمی‌خواهیم که با شما بجنگیم. شما که همواره این سرزمین ارمنستان را غارت می‌کنید اکنون بنگرید که در چه حال اید! من شما را آزاد می‌گذارم که برگردید و اندیشه کنید. اگر تصمیم گرفتید که با ما بجنگید با جنگ‌افزار برگردید، و اگر تصمیم به صلح گرفتید بدون اسلحه به نزد ما بیایید. این را بدانید که اگر با ما دوستی کنید من مصلحت شما را در نظر خواهم گرفت». آنها گفتند که صلح و آرامش می‌خواهند ولی بی‌نوا استند و زمینی ندارند که بر رویش کشت کنند. کوروش به شاه ارمنستان پیشنهاد کرد که زمینی به آنها برای کشت و چراگاه واگذارد و در عوض از آنها خراج بستاند. این پیشنهاد هم به سود شاه ارمنستان بود که درآمد مالیاتیش افزوده می‌شد، و هم به سود این مردم خالدایی بود که دارای زمین و آب و مسکن می‌شدند؛ و هر دو طرف از آن شادمان شدند.^۱

کوروش یک ایرانی و یک مزدایسن نیک‌منش و انسان دوست بود. او به حیثیت انسانی و عقائد انسانها احترام می‌نهاد و به همین خاطر - چنان‌که گزینوفون نوشته است - همه اقوام زیر سلطه‌اش او را همچون یک پدر دوست می‌داشتند. نه پیش و نه پس از کوروش، هیچ‌کدام از جهان‌گشایان تاریخ نتوانست که همچون کوروش در دل اقوام زیر سلطه محبوبیت و تقدس یابد. این فضیلت برای همیشه و تا امروز در تاریخ جهانی ویژه کوروش مانده است.

ما وقتی جنبه‌های گوناگون رفتار و کردار سیاسی کوروش بزرگ را بر مبنای اسناد موجود بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که او برآن بود که تاریخ را می‌توان با کاربرد شایسته و به جا و درست اراده و قدرت به پیش برد و جامعه بشری را در جهت سعادت و بهزیستی انسانها تطور و ارتقاء داد. این جنبه از نبوغ کوروش بود که جهان هیچ‌گاه نتوانست همتائی برای او به بشریت عرضه کند. همان‌گونه که تاریخ بشری شخصیتی دینی همچون زرتشت را به خود ندیده، شخصیتی سیاسی همچون کوروش را نیز به خود ندیده است. هردوی آنها در تاریخ جهان بی‌همتا استند؛ شاید سومینشان مزدک باشد که اقداماتش نیمه‌کاره ماند و دشمنانش نگذاشتند که هدف والائی که در نظر داشت را به تحقق برساند؛ ولی خواهیم دید که بسیاری از برنامه‌های انسان‌دوستانه‌اش چه‌گونه پس از نابودگری او توسط دشمنانش (انوشروان و کارگزارانش) در ایران مورد تقلید قرار گرفت؛ و این را در جای خود ضمن سخن از مزدک و

انوشه‌روان خواهیم خواند.

ادارهٔ کشور پهناوری که کوروش تشکیل داد با تجربهٔ سیاسی و اداری امپراتوری بابل و شاهنشاهی ماد امکان‌پذیر نبود، و بیک تشکیلات نوین و ابداعی نیاز داشت که ایجاد آن فقط از عهدهٔ پادشاهی همچون کوروش برمی‌آمد. کوروش شخصیتی بود تاریخ‌ساز. او با تشکیل شاهنشاهی جهانیش مسیر تمدن جهان را تغییر داد. پیش از کوروش در تمدنهای مصر و میان‌رودان دولت به‌ر گسترده‌گی‌ئی که بود جنبهٔ قومی و محلی داشت و به‌اقوام زیر سلطه به‌دیدهٔ بیگانگانی باج‌گزار و برده نگریسته می‌شد نه رعایای شاه. همهٔ اقوام زیر سلطهٔ شاهان خاورمیانه‌یی پیش از کوروش، چه در سلطنت پیامبرشاهان خوزیه و آشور و بابل، و چه در سلطنت فرعونان مصر، به‌تعبیری «موالی» یعنی نیمه‌بردگان شاه شمرده می‌شدند و هیچ‌گونه حقوق انسانی برایشان در نظر گرفته نمی‌شد. ملل مغلوب در این تمدنها حق نداشتند که دین و خدای خودشان را حفظ کنند بل که مکلف بودند که دین رسمی شاه سلطه‌گر را بپذیرند.

تمدنهای خاورمیانه‌یی پیش از کوروش تمدنهای دینی بودند، و شاه به‌عنوان نمایندهٔ خدای قومش خویشتن را موظف می‌دانست که با خدایان و ادیان بیگانه بجنگد و آنان را نابود کند؛ از این‌رو همهٔ جنگهای آنها جنگهای دینی بود، و جهاد برای گسترش دین خودشان و برانداختن ادیان دیگر که با نابودگری پیروان آن ادیان یا به‌بردگی کشاندنشان صورت می‌گرفت رکن اساسی نظریهٔ سیاسی‌شان را تشکیل می‌داد. نمونهٔ این مورد را بالاتر در سند آشور بانی‌پال خواندیم. اسناد و نوشته‌های برجا مانده از رَع موسس بزرگ - نیرومندترین فرعون مصر و متعلق به‌سدهٔ سیزدهم پم - یک نمونهٔ بینش شاهان دنیای پیش از هخامنشی است. او همهٔ لشکرکشیهایش را جهاد در راه خدا نام داده و بر هرکدام از لشکرهایش نامی دینی مثل «سپاه آمون»، «سپاه رع» و امثال آن نهاده است که نشان‌گر آن است که او ارتش خود را به‌زبان امروزی «جندالله» با تعبیرهای گونه‌گونش نام نهاده بوده است؛ و معلوم است که جهاد او هدفی جز نشر دین او و براندازی دینهای دیگر را در پسِ لشکرکشیها نداشته است. شاهان آشور پرچم خدایشان آشور را بر فراز سر جهادگانشان افراشته بودند، و شاهان بابل پرچم مردوخ را، و هرکدام با هدف براندازی خدایان دیگران و گسترش دادنِ بندگیِ خدای خودشان جنگ و جهاد می‌کردند. بر فراز سر جهادگران خوزیه نیز پرچم این شوشیناک افراشته بود. در تورات نیز می‌خوانیم که در جنگهای شاهان یهود خدایشان یهوه همواره به‌شکل شعله‌های آتش در پیشاپیش لشکر جهادگانشان در حرکت بود و دشمنان قومش را که بندگانِ خدایان بیگانه بودند نابود و شهرهاشان را ویران می‌کرد.

با ظهور کوروش بزرگ و تشکیل شاهنشاهی ایران جریان تمدن خاورمیانه به کلی تغییر یافت و سلطه سیاسی استثمارگرانه و مردم‌فریبانه دین به‌کنار زده شد، سلطه متولیان دین و مدعیان نمایندگی آسمان بر سیاست به‌کنار زده شد، و دین نزد حکومت‌گران ایرانی به صورت ارتباط خصوصی انسان با آفریدگار مهرورزی درآمد که چیزی جز نیکوکاری و مردم‌دوستی از انسان نمی‌طلبد. به زبان دیگر، با تشکیل دولت جهانی کوروش بزرگ سیاست از دین جدا شد، و دولت وضعیت نوینی یافت که تا پیش از آن در خاورمیانه پیشینه نداشت؛ دولت از حالت قومی و منطقه‌یی بیرون آمد و جهانی شد؛ فرهنگ و هنر از خدمت به دین و معبد بیرون آمد و «دنیایی» شده در خدمت انسان قرار گرفت. دربار شاهنشاه ایران و شهریاران منطقه‌یی نقطه محوری خلاقیت فرهنگی و هنری شد، و تجارب فرهنگی خاورمیانه در راه شکوه بخشیدن به سرزمینهای «شاهنشاهی» و فعال کردن حیات اجتماعی به‌کار گرفته شد. از این پس به جای ساختن و شکوه بخشیدن معابد و گنبدها و گورها و هزینه کردن اموال کلان در این راهها و افتخار کردن به این ساخته‌ها، توجه دربار معطوف به ساختن راهها و جاده‌ها و کاروان‌سراها و پلها و سدها و آب‌بندها و قناتها برای رفاه عموم انسانها شد. با این حال هیچ‌گاه دربار ایران مانع از آن نشد که اقوام زیر سلطه برای خودشان معابد و مراکز دینی بسازند؛ و حتی گاه دولت ایران به ساختن این بناها کمک‌های مادی نیز می‌کرد.

آنچه در متون تاریخی دینی قوم یهود درباره خدمات انسانی کوروش بزرگ به اقوام زیر سلطه آمده است را می‌توانیم نمونه‌ئی برای رفتار کوروش بزرگ با همه اقوام زیر سلطه بدانیم. در تورات می‌خوانیم که کوروش فرمود تا معبد قوم یهود در اورشلیم را که نبوخذ نصر پیشترها ویران کرده بود به‌هزینه دولت ایران بازسازی شود، و همه اموال و اثاث معبد را که بیشتر شاه بابل تاراج کرده به‌خزینة سلطنتی بابل سپرده بود (و اینک در اختیار کوروش قرار گرفته بود) به اورشلیم بازگردانده شود. این سند مکتوب نمونه رفتار کوروش بزرگ با ادیان و عقائد انسانهای روی زمین بوده که درباره همگان در همه جا اعمال می‌شده است. در تورات - کتاب عزرا باب اول - چنین آمده است:

برای این که کلام خدا به زبان ارمیا کامل شود، در سال اول سلطنت کوروش پادشاه پارس، خداوند روح کوروش پادشاه پارس را برانگیخت (یعنی به کوروش الهام کرد) تا در تمامی ممالک خود فرمانی صادر کرد و آنرا برای همه مرقوم داشت و گفت: کوروش پادشاه پارس چنین می‌فرماید: «یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا فرموده است که خانه‌ئی برای او در اورشلیم که در یهودا است بنا کنم. کدام یک از شما

[سران بنی اسرائیل] به خاطر خدا به اورشلیم می‌روید تا برای خدا خانه‌ئی که در اورشلیم است را بازسازی کنید. و هر که [از بنی اسرائیل] در جائی مانده است و در میان مردم غریب است، اهل آن مکان باید که او را با سیم و زر و اموال و چارپایان و صدقات دیگر برای خانه‌ی خدا که در اورشلیم است مساعدت نماید.

بخش آخر این فرمان به آن معنا است که کوروش بزرگ بخشی از مالیاتها را به خدمتهای فرهنگی به اقوام زیر سلطه اختصاص داد. این شیوه‌ئی است که در میان هیچ‌کدام از اقوام غالب در تاریخ جهان دیده نشده است؛ و این امتیاز در سراسر تاریخ بشریت برای ایرانیان مانده است. کام‌بوجیه و داریوش بزرگ نیز پس از کوروش همین شیوه را دنبال کردند.

دولتی که کوروش تشکیل داد دولت همه‌ی اقوام و ملل خاورمیانه بود و همچون چتری همه‌ی اقوام و ملل خاورمیانه را در سایه‌ی خود گرفت. شاهنشاهی ایران به تمام معنا یک دولت جهانی بود که اقوام و ملل گوناگون را با زبانها و فرهنگها و ادیان و عقائد مختلف در بر می‌گرفت، و هر قومی حق داشت که خدای خاص خودش را داشته باشد و دین خودش را حفظ کند و زندگی اجتماعی را بر اساس سنتهای فرهنگی خودش تنظیم کند. شاهنشاه ایران ضمن پایبندی به آزادی باورهای دینی انسانها خود را سرپرست همه‌ی رعایا می‌دانست و آزادی عقیده همگان را تأمین می‌کرد. زبانهای اقوام زیر سلطه در کنار زبان پارسی به رسمیت کامل شناخته شد، چنان‌که فرمانهای شاه همواره به زبانهای مختلف در کنار زبان پارسی نوشته می‌شد، نوشته‌های روی سنگها نیز چنین بود، زیرا کوروش تصمیم گرفته بود که به همه‌ی اقوام و ملل جهان بیاموزد که ما زبان شما را مانند زبان خودمان می‌دانیم، شما نیز باید بیاموزید که با اقوام جهان همین رفتار را داشته باشید و دیگران را همتای خودتان بشمارید.

چنان‌که گفته شد، کوروش پس از الحاق میان‌رودان، سرزمینهای شام تا دریای مدیترانه را ضمیمه‌ی ایران کرده و امیرانی از خاندان حکومت‌گر پیشین محلی را بر هرکدام از اقوام گوناگون شام گماشت.

کوروش بزرگ وقتی در ۵۲۸ پم درگذشت، کشور پهناوری از خود به ارث نهاد که یک سویش سیردریا بود و سوی دیگرش جزایر دریای ایژه و دریای مدیترانه. جسد کوروش در زمینی که ملک خاندانی هخامنش بود و پارسه‌گرد (پاسارگاد) نام داشت، در کنار کاخ کوروش در درون آرام‌گاهی که در میانه‌ی یک مجموعه‌ی ساختمانی شکوهمند شایسته‌ی کوروش بزرگ برپا شده بود، به ودیعه نهاد شد.

داستانی که یونانیان سده‌های بعدی در جائی به مناسبتی شنیده بوده‌اند و گفته که

کوروش در نبرد با یک زن شاه در یک بیابانی کشته شد و جسدش نیز به دست نه آمد، چون که از هر سو به آن بنگریم خواهیم دید که افسانه است نه بازگویی رخداد تاریخی، نیازی به بازنویسی ندارد. گزینوفون که به نظر می‌رسد کتاب کوروش نامه را بر مبنای یک کتاب ایرانی نگاشته است و به نظر می‌رسد که بیشترش ترجمه باشد، فصل هفتم کتاب آخر را به مرگ کورش اختصاص داده است. او از بیماری و بستری شدن کوروش در کاخ شاهنشاهی خبر داده، و متن کامل وصیت‌نامه کوروش را که به نظر می‌رسد ترجمه از متن ایرانی باشد نیز در این فصل آورده است، و یادآور شده که کوروش پس از آن که آخرین وصیت‌هایش را که درباره نیکوکاری به انسانها بود به پسران و اطرافیانش کرد جان داد.

کوروش آن‌چنان در جلب وفاداری مردم سرزمینهای تسخیرشده تابع شاهنشاهی موفق بود که این وفاداری پس از مرگ او همچنان پابرجا ماند. گرچه به هنگام درگذشت کوروش بیش از ده سال از تشکیل شاهنشاهی پهناور او نمی‌گذشت، مردم سرزمینهای تابع شاهنشاهی چندان رضایت خاطر از رفتار کوروش داشتند که پس از مرگ او تلاش در خورذگری از جانب اقوام زیر سلطه ایران برای بازیابی استقلال انجام نگرفت، و کوششهای جزئی برخی از عناصر قدرت طلب در این سرزمینها نه از حمایت رهبران دینی برخوردار شد و نه از حمایت مردمی. و کشور کوروش همچنان یک پارچه ماند.